

## بررسی مشروعیت تقیه از دیدگاه فقه اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت

□ غلام‌حسین گنایی \*

### چکیده

یکی از مباحث اصولی و اساسی در بین پیروان مذاهب اسلامی، مسئله تقیه است که به عنوان راهکار عقلانی و خرد پسند، مورد تأیید و توجه قرار گرفته است. هم به گواهی قرآن کریم و هم به شهادت روایات و احادیث، تقیه یکی از وظایف مسلمین در شرایط خاص آن است و همه مسلمین اعم از شیعه و سنی اجازه دارند و یا موظفند در مقام مصلحت، آن را به کار برده و دفع ضرر احتمالی نمایند. علی‌رغم مشروعیت این مسئله در قرآن و روایات؛ فرقه وهابیت، به شدت به این مسئله، حمله نموده و مسئله «تقیه» را به «نفاق» تشبیه کرده است و با تمام قدرت جهت کوبیدن شیعیان به میدان آمده‌اند و به تمام اعمال شیعیان نگاه‌ی تقیه‌آمیز دارند. از این رو، در برابر پاسخگویی شیعیان و واکنش آنان نسبت به اتهاماتی که وارد می‌کنند، بلافاصله پاسخ داده می‌شود که شما تقیه می‌کنید و اگر آن را رد می‌کنید، این هم تقیه است. اما با بررسی حقیقت تقیه و اندکی تأمل در آن، درمی‌یابیم که نه تنها تقیه در شریعت اسلام جایز است؛ بلکه قاعده و اصلی عقلی و فطری است که تمام عقلای عالم آن را قبول داشته و در موارد متعدد در زندگی شخصی و اجتماعی خود از آن بهره می‌برند. در این مقاله، بر آن هستیم تا مسئله تقیه را، در قرآن، روایات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سیره صحابه، و همچنین از منظر علمای شیعه و سنی بررسی نموده و مشروعیت آن را به اثبات برسانیم. **کلیدواژه‌ها:** شیعه، اهل سنت، تقیه، تقیه مداراتی، تقیه خوفی.

---

\* طلبه سطح چهار فقه و اصول.

## مفهوم‌شناسی

### الف) مفهوم تقیه از نگاه لغت

تقیه، مصدر باب «اتقی، يتقى» به معنای صیانت، خودنگهداری و محافظت از خویش است. فیروز آبادی (متوفای ۸۱۷هـ) می‌گوید: «انقیث الشیء، وتقیته أتقیه: حذرته». (الفیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۷۳۱). از چیزی تقیه کردم یعنی از آن خود را حفظ کردم. و خلیل بن احمد فراهیدی در «کتاب العین» مفهوم تقیه را «تحفظ و جلوگیری» می‌داند. وی در این باره می‌نویسد: «وکلّ ما وقی شیئاً فهو وقاء له و وقایة ... و التقوی فی الأصل: وَ قوی ... فلما فتحت أبدلت تاءً فترکت فی تصریف الفعل، فی التّقی و التقوی و التّقاة و التّقیة». (فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۵، ص ۲۳۸).

علامه فیومی در کتاب «مصباح المنیر» تقیه را اسم برای فعل «وقی» و به معنای حفظ کردن دانسته است. وی می‌نویسد: «وقاه الله السوء یقیه وقایة بالكسر حفظه ... و التّقیة و التقوی اسمٌ منه و التاء مبدلة من واوٍ و الأصل (وقی) من وقیت». (علامه فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۹۲۲). و ابن اثیر، تقیه را از فعل «وقی» و به معنای پوشاندن و مصون کردن دانسته است: «وقی أحدکم وجهه النار وقیت الشیء أقیه إذا صنته و سترته عن الأذى ... و منه حدیث علیؑ: کنا إذا احمرّ البأس اتّقینا برسول الله ﷺ أي جعلناه وقایة لنا من العدو». (ابن اثیر، النهاية، ج ۵، ص ۲۱۷). و صاحب «قاموس قرآن» به نقل از راغب، آورده است که فعل «وقی» به معنای حفظ است. (قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۳۶).

جوهری می‌گوید: «والتقاة: التّقیة». (الجوهری، إسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۶، ص ۲۵۲۷). کلمه «تقاة» (که در قرآن آمده) به معنی تقیه است. ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

تقی یتقی بمعنی استقبال الشیء و توقاه... وروی عن أبی العباس أنه سمع ابن الأعرابی یقول: واحدة التقی تقاة... و فی الحدیث: إنما الإمام جنة یتقی به و یقاتل من ورائه ای أنه یدفع به العدو و یتقی بقوته... و فی الحدیث: کنا إذا احمر البأس اتّقینا برسول الله، أي جعلناه وقایة لنا من العدو قدامنا و استقبلنا العدو به و قمنا خلفه وقایة. (ابن

منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۳). تقی به معنای آمادگی برای چیزی و حفظ خود از آن است... از ابو العباس روایت شده است که از ابن اعرابی شنید که می‌گوید: تقاة به معنی یکبار تقیه است... و در روایت آمده که امام سپری است که انسان خود را به وسیله وی حفظ می‌نماید و پشت سر وی می‌جنگد؛ یعنی به وسیله امام دشمن را دفع کرده و خود را با نیروی امام حفظ می‌کند... و در روایت آمده است که: چون جنگ سخت می‌شد ما خود را در پناه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌دادیم؛ یعنی او را وسیله حفظ خویش از دشمن قرار می‌دادیم؛ و به وسیله او به سمت دشمنان می‌رفتیم و پشت سر او می‌ایستادیم تا خود را حفظ کنیم.

از مجموع کلمات اهل لغت استفاده می‌شود که معنای لغوی تقیه؛ صیانت، حفاظت و نگهداری چیزی از ضرر، آزار و اذیت چیز دیگر است. بنابر این، روشن می‌شود که ارباب لغت در مفهوم تقیه اختلاف نظر ندارند و در معنای تحفظ و مصونیت و مرادف آن برای تقیه هم عقیده‌اند. پس ترجمه تقیه از سوی بعضی از بزرگان ادب فارسی به پنهان کاری درست نیست؛ زیرا این مفهوم لازمه تقیه است، نه معنای تقیه. (دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، ج ۱۵، ص ۸۵۸).

### ب) تعریف تقیه در اصطلاح فقها

همان‌گونه که در معنای لغوی تقیه تفاوت چندانی در تعریف آن دیده نمی‌شد، در معنای اصطلاحی آن نیز اختلاف فاحشی به چشم نمی‌آید و تقریباً تمامی علمای شیعه و سنی از عبارات‌های مشابهی برای شناساندن آن استفاده کرده‌اند. در این قسمت ابتدا نظر اندیشمندان شیعه و سپس سنی را نقل می‌کنیم.

#### ۱. تعریف تقیه از دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام

علما و فقهای شیعه در تعریف تقیه، عبارات متفاوتی دارند؛ اما از نظر مضمون تقریباً همه به يك مطلب اشاره دارند. شیخ مفید رحمته الله (متوفای ۴۱۳ هـ) در تعریف تقیه می‌گوید:

التقیة: كتمان الحق وستر الاعتقاد فيه، ومكاتمة المخالفين، وترك مظاهرتهم بما يعقب ضرراً في الدين أو الدنيا، وفرض ذلك إذا علم بالضرورة، أو قوی فی الظن،

فمتی لم يعلم ضرراً بإظهار الحق، ولا قوى فى الظن ذلك لم يجب فرض التقية، وقد أمر الصادقون جماعة من أشياعهم بالكف والإمساك عن إظهار الحق والمباطنة والستر له عن أعداء الدين والمظاهرة لهم بما يزيل الريب عنهم فى خلافهم، وكان ذلك هو الأصلح لهم، وأمروا طائفة أخرى من شيعتهم بمكالمة الخصوم ومظاهرتهم ودعائهم إلى الحق لعلمهم بأنه لا ضرر عليهم فى ذلك، فالتقية تجب بحسب ما ذكرناه ويسقط فرضها فى مواضع أخرى على ما قدمناه. (الشيخ المفيد، محمد، تصحيح اعتقادات الإمامية، ص ۶۶). تقيه مخفى كردن حق و مخفى نگاه داشتن اعتقاد به حق است؛ و پرده پوشی از مخالفان؛ و اینکه در مقابل ایشان چیزی را که به دین یا دنیای تو ضرر می‌رساند انجام ندهی. و جوب تقيه زمانی است که بدانی یا گمان قوی داشته باشی که به تو ضرری برسد؛ اما اگر چنین احتمالی نباشد، تقيه واجب نیست. امامان عده‌ای از طرفدارانشان را وادار به مخفی نگه داشتن عقائد و عدم اظهار حق در مقابل دشمنان کرده‌اند تا آنان را دشمن شناسائی نکند؛ و البته این روش برای آنان بهتر بوده است. و از طرفی دیگر گروهی را نیز فرمان داده‌اند تا با دشمنان سخن گفته و حق را برای آنان اظهار نمایند و آنان را به حق دعوت نمایند؛ زیرا می‌دانستند که در اظهار حق ضرری ایشان را تهدید نمی‌کند؛ پس تقيه در بعضی موارد واجب و در بعضی از موارد جایز نیست.

امین الإسلام طبرسی (متوفای ۵۴۸هـ) تقيه را این گونه تعریف می‌کند: «**والتقية: الإظهار باللسان خلاف ما ينطوى عليه القلب، للخوف على النفس**». (الطبرسی، أمين الاسلام أبی علی الفضل بن الحسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۷۲). تقيه آن است که با زبان چیزی را اظهار کنی که قلب آن را پنهان کرده است؛ زیرا بر جان خویش می‌ترسی.

شهید اول (متوفای ۷۸۶هـ) می‌نویسد: «**والتقية: مجاملة الناس بما يعرفون، وترك ما ينكرون، حذرا من غوائلهم. كما أشار إليه أمير المؤمنين (عليه السلام)**». (مکی العاملی، أبی عبد الله محمد بن المعروف ب الشهيد الأول، القواعد والفوائد فى الفقه والأصول والعربية، ج ۲، ص ۱۵۵). تقيه به این معنا است که در چیزی که مردم آن را قبول دارند با ایشان از روی مدارا همراه شوی و آنچه را نمی‌پذیرند ترک نمایی؛ تا مبادا از ایشان به تو آسیبی برسد؛ همانطور که امیر مؤمنان (عليه السلام) چنین فرموده‌اند.

محقق کرکی رضوان الله علیه (متوفای ۹۴۰هـ) می نویسد:

اعلم أن التقیة جائزة وربما وجبت، والمراد بها: إظهار موافقة أهل الخلاف في ما يدينون به خوفاً. والأصل فيه قبل الاجتماع ما اشتهر من أقوال أهل البيت علیهم السلام وأفعالهم. (الکرکی، المحقق الثانی الشیخ علی بن الحسین، رسائل المحقق الکرکی، ج ۲، ص ۵۱).  
بدان که تقیه جایز است و گاهی واجب می شود؛ و مقصود از تقیه این است که از روی ترس در ظاهر موافق با چیزی باشی که مخالفین به آن اعتقاد دارند. و علت وجوب آن جدای از اجماع، سخنان مشهور ائمه در این زمینه و کردار ایشان است.  
شیخ انصاری رحمة الله علیه (متوفای ۱۲۸۱هـ) می نویسد: «والمراد هنا التحفظ عن ضرر الغير بموافقتهم في قول أو فعل مخالف للحق». (الأنصاری، الشیخ مرتضی، التقیة، ص ۳۷).  
مقصود از تقیه، حفظ کردن خود از ضرر غیر است، با همراهی کردن با او در سخن یا عملی که با حق مخالف است.

سید بجنوری (متوفای ۱۳۹۵هـ) می گوید:

هی عبارة عن إظهار الموافقة مع الغير في قول، أو فعل، أو ترك فعل يجب عليه، حذراً من شره، الذي يحتمل صدوره بالنسبة إليه، أو بالنسبة إلى من يحبه مع ثبوت كون ذلك القول، أو ذلك الفعل، أو ذلك الترك مخالفاً للحق عنده. (الموسوی البجنوردی، السید محمد حسن، القواعد الفقهية، ج ۵، ص ۴۷). مقصود از تقیه تظاهر به موافقت با دیگران در گفتار و کردار است، و نیز ترک کردن کاری که بر شخص واجب است به خاطر ترس از آسیب رساندن دیگران به وی؛ که احتمال دارد او یا یکی از نزدیکانش را مورد اذیت قرار دهند؛ با این که در نزد وی ثابت شده است که این کلام یا کردار و ترک آن مخالف حق است.

شهید مطهری در تعریف روزآمدی چنین می نویسد: تقیه مطلقاً یک نوع تاکتیکی است برای حفظ هدف و رسیدن به هدف. تقیه قانونی است که عقل آن را می پذیرد، بلکه واجب می شمارد و در جهان سیاست بدون آن که نام آن را تقیه بگذارند آنرا می پذیرند. (مطهری، مرتضی، یادداشت های استاد مطهری، ج ۲، ص ۲۴۲). تعریف صحیح تقیه، «سپر به کار بردن است» برای حفظ نیروی مالی یا جانی یا اعتباری خود، که اگر صراحت به کار برده شود، طرف، ض

ربت خود را وارد می‌آورد. واژه‌ها با واژه ضد خود بهتر شناخته می‌شود. (یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۲، ص ۲۴۷). حضرت امام صادق علیه السلام در حدیثی، ضد تقیه را «اذاعه» فرموده که چنین است: «والتَّقِيَةُ وَضِدُّهَا الْإِذَاعَةُ». (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۹). و تقیه که ضد آن بی‌پروایی است (افشای مواردی که به ضرر انسان تمام می‌شود).

## ۲. تعریف تقیه از دیدگاه علمای اهل سنت

محمد بن جریر طبری در تفسیرش نظر ضحاک را این گونه بیان می‌کند: «سمعت الضحاک يقول في قوله «إلا أن تتقوا منهم تقاة» قال: التقية باللسان من حمل على أمر يتكلم به وهو لله معصية فتكلم مخافة على نفسه وقلبه مطمئن بالإيمان فلا إثم عليه». (الطبری، محمد بن جریر، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۳، ص ۲۲۹). از ضحاک شنیدم که در مورد کلام خداوند «إلا أن تتقوا منهم تقاة»، می‌گفت: تقیه با زبان آن است که شخصی را به گفتن چیزی که نافرمانی خدا است وادار کنند، و وی آن را به خاطر ترس بر جان خویش بگوید؛ ولی دلش نسبت به عقیده درست آرامش دارد که در این صورت گناهی بر وی نیست. شمس الدین سرخسی، فقیه مشهور احناف (متوفای ۴۸۳ هـ) تقیه را این گونه تعریف می‌کند:

والتقية أن يقي نفسه من العقوبة بما يظهره وإن كان يضمن خلافه وقد كان بعض الناس يأبى ذلك ويقول إنه من النفاق والصحيح أن ذلك جائز لقوله تعالى «إلا أن تتقوا منهم تقاة» وإجراء كلمة الشرك على اللسان مكرها مع طمأنينة القلب بالإيمان من باب التقية. (السرخسي، شمس الدين، المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۵). تقیه آن است که شخص خود را با تظاهر به چیزی از عقوبت حفظ نماید، اگر چه در باطن مخالف آن را اعتقاد دارد. عده‌ای از مردم این روش را قبول نداشته و آن را نفاق می‌دانند؛ و صحیح آن است که این کار جایز است؛ زیرا خداوند می‌فرماید «إلا أن تتقوا منهم تقاة». یکی از موارد تقیه جاری ساختن کلمات شرک آلود از روی اجبار بر زبان است؛ در حالی که اعتقاد قلبی چیز دیگری است که بر آن ثابت و استوار باقی مانده باشد.

فخر الدین رازی شافعی و نیز ابن عادل دمشقی حنبلی در تعریف تقیه می‌نویسند:

أن التقية إنما تكون إذا كان الرجل في قوم كفار، ويخاف منهم على نفسه وماله فيدريهم باللسان، وذلك بأن لا يظهر العداوة باللسان، بل يجوز أيضاً أن يظهر الكلام الموهوم للمحبة والموالة، ولكن بشرط أن يضمخ خلافه، وأن يعرض في كل ما يقول، فإن التقية تأثيرها في الظاهر لا في أحوال القلوب؛ (الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۸، ص ۱۲؛ ابن عادل الدمشقي الحنبلي، اللباب في علوم الكتاب، ج ۵، ص ۱۴۴). تقیه زمانی است که شخص در بین قومی کافر باشد و از ایشان بر جان و مال خویش بترسد و به همین جهت در سخن گفتن با ایشان مدارا کند؛ به این صورت که تظاهر به دشمنی زبانی با ایشان نداشته باشد؛ بلکه جایز است که به ایشان کلامی بگوید که احتمال محبت و دوستی را بدهد به این شرط که در باطن خلاف آن را اعتقاد داشته باشد؛ و در تمامی سخنانش کنایه گونه سخن بگوید؛ پس تقیه تأثیرش در ظاهر است و در تغییر دادن دل‌ها نیست.

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «ومعنى التقية الحذر من إظهار ما فى النفس من معتقد وغيره للغير». (العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۲، ص ۳۱۴). معنی تقیه ترس از اظهار کردن آنچه در دل است برای دیگران؛ خواه از اعتقادات باشد یا غیر آن.

آلوسی نیز می‌گوید:

وفى الآية دليل على مشروعية التقية وعرفوها بمحافظة النفس أو العرض أو المال من شر الأعداء والعدو قسماً: الأول من كانت عداوته مبنية على اختلاف الدين كالكافر والمسلم والثاني من كانت عداوته مبنية على أغراض دنيوية كالمال والمتاع والملك والامارة». (الآلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۳، ص ۱۲۱).

این آیه دلالت بر جواز تقیه می‌کند؛ و در تعریف آن، چنین گفته‌اند: حفظ کردن جان و یا ناموس و یا مال از شر دشمنان؛ و دشمن دو گونه است: یکی آنکه دشمنی او به خاطر اختلاف دینی است؛ مانند اختلاف مسلمان و کافر؛ و دیگری آنکه دشمنی اش به خاطر اهداف دنیوی است؛ مانند مال و کالا و حکومت و فرماندهی. صاحب المنار این طور تقیه را تعریف می‌کند:

«أَنَّهَا مَا يُقَالُ أَوْ يَفْعَلُ مُخَالَفًا لِلْحَقِّ لِأَجْلِ تَوْقِي الضَّرْرِ»). (شیخ محمد عبده، تفسیر المنار، ج ۳، ص ۲۸۰). و شیخ محمد أبو زهرة تقيه را این گونه تعریف می‌کند: «أَنَّهَا أَنْ يَخْفَى الشَّخْصَ مَا يَعْتَقِدُ دَفْعًا لِلْأَذَى». (أبو زهرة، محمد، الإمام الصادق، ص ۲۵۵؛ سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۲۸۸).

اگر چه در بین این تعریف‌ها اختلافاتی به چشم می‌خورد؛ اما این نکته در همه آن‌ها مشترک است که: تقيه، یعنی مخفی کردن حق از دیگران و یا اظهار خلاف آن، برای در امان ماندن از شر دشمنان و یا به جهت مصلحتی که ارزشش بیشتر از اظهار حق باشد.

شیخ مفید، تقيه را به کارهای سلبی مثل اظهار نکردن حق و عقیده، نسبت داد؛ ولی شیخ انصاری تقيه را به گونه‌ای تعریف کرده که با کارهای ایجابی سازگار است. همچنین طبق تعریف و توضیحات شیخ مفید؛ تقيه منحصر به موارد خوف از ضرر نیست، بلکه گاهی تقيه به جهت اصلاح است که شامل تقيه مداراتی می‌شود؛ ولی براساس تعریف شیخ انصاری، تقيه منحصر به موارد خوف از ضرر است. اگر بخواهیم حقیقت مطلب روشن شود، باید اقسام تقيه نیز تبیین گردد.

## اقسام و انواع تقيه

تقيه مانند هر مقوله اجتماعی دیگر، از جهاتی قابل تقسیم است و ممکن است حکم هر قسم از تقيه با قسم دیگر متفاوت باشد. برای روشن شدن جایگاه تقيه بررسی تقسیمات تقيه، هر چند مختصر لازم است. فقها، تقيه را به اقسام مختلف تقسیم کرده‌اند:

از جمله امام خمینی علیه السلام در آغاز بحث تقيه می‌گوید:

ولما كانت التقيه من العناوين التي تضاف إلى المتقى و المتقى منه و المتقى فيه فلا محالة تنقسم بحسب ذاتها و إضافاتها إلى أقسام: منها التقسيم بحسب ذاتها، فتارة تكون التقيه خوفا و أخرى تكون مداراة، و الخوف قد يكون لأجل توقع الضرر على نفس المتقى أو عرضه، أو ماله أو ما يتعلق به، و قد يكون لأجل توقعه على غيره من أخواته المؤمنين و ثالثة لأجل توقعه على حوزة الإسلام بأن يخاف شتات كلمة المسلمين بتركها و خاف وقوع ضرر على حوزة الإسلام لأجل تفريق كلمتهم إلى غير



ذلك. والمراد بالتقية مداراة ان يكون المطلوب فيها نفس شمل الكلمة و وحدتها بتحبيب المخالفين و جرّ مودتهم من غير خوف ضرر كما فى التقيه خوفا و سيأتى التعرض لها، و أيضا قد تكون التقيه مطلوبة لغيرها كما تقدم و قد تكون مطلوبة لذاتها و هى التى بمعنى الكتمان فى مقابل الإذاعة على تأمل فيه. و بالجملة يظهر من مجموع ما ورد فيها انها على أقسام (منها) كونها كسائر الاعذار و الضرورات فرخصت للضرورة و الاضطرار و يدخل فيها التقيه إلا كراهية التى لم تتعرض لها هاهنا و فصلنا حولها فى الرسالة المعمولة فى المكاسب المحرمة (و منها) ما شرعت لأجل مداراة الناس و جلب محبتهم و جر مودتهم (و منها) ما تكون مطلوبة بذاتها فى دولة الباطل إلى ظهور دولة الحق و هى التى فى مقابل الإذاعة و مساوقة للكتمان. و منها التقسيم بحسب المتقى، فقد يكون المتقى من الأشخاص المتعارف كالسوقى غيره و قد يكون من رؤساء المذهب ممن له شأن دينى أو غيره بين الناس على حسب مراتبهم كالنبى صلى الله عليه و آله بناء على جواز التقيه له و الأئمة عليهم السلام و الفقهاء و رؤساء المذهب و سلاطين الشيعة و الأمراء، و سنشير إلى إمكان اختلاف حكم التقيه بحسب المتقى. و منها التقسيم بحسب المتقى منه، فتارة تكون التقيه من الكفار و غير المعتقدين بالإسلام سواء كانوا من قبيل السلاطين أو الرعية، و أخرى تكون من سلاطين العامة و أمرائهم «و ثالثة» من فقهاءهم و قضائهم، «و رابعة» من عوامهم «و خامسة» من سلاطين الشيعة أو عوامهم إلى غير ذلك ثم ان التقيه من الكفار و غيرهم قد تكون فى إتيان عمل موافقا للعامة كما لو فرض ان السلطان ألزم المسلمين على العمل بفتوى أبى حنيفة و قد تكون فى غيره. و منها التقسيم بحسب المتقى فيه، فتارة تكون التقيه فى فعل محرم، و أخرى فى ترك واجب «و ثالثة» فى ترك شرط أو جزء أو فعل مانع أو قاطع «و رابعة» فى العمل على طبق الموضوع الخارجى الذى اعتقد المتقى منه تحققه اما بسبب الثبوت عنده بحكم القضاة و السلاطين أو بسبب قيام البيئة المعبرة عنده ما لم تكن معتبرة عندنا كالإفطار فى يوم تعيد المخالف فيه و الوقوف بعرفات و سائر المواقف موافقا للعامة «فحينئذ» قد يكون الموضوع الخارجى معلوم الخلاف عند المتقى كما لو علم ان يوم عيدهم من شهر رمضان، و قد يكون مشكوك التحقق كما لو كان يوم عيدهم يوم الشك عنده». (امام خمينى، روح الله، الرسائل، بى نا، قم،

چاپ: اول، سال ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵). چون تقیه از عناوینی است که در ارتباط با متقی (تقیه کننده) و متقی منه (شخص و یا اشخاصی که از آنها تقیه شده) و متقی فیه (امری که از آن تقیه شده است) می‌باشد، به حسب این امور و ذات آن، به اقسامی تقسیم می‌شود:

تقسیم اول: به لحاظ ذات تقیه به «خوفی»، «مداراتی» «کتمانی» و «اکراهی» تقسیم می‌شود.

۱. تقیه خوفی نیز گاهی به سبب ورود ضرر به جان یا آبرو و یا مال متقی و وابستگان او است و گاهی به سبب احتمال وقوع ضرر بر افراد دیگر از مؤمنان است و گاهی هم به سبب احتمال وقوع ضرر بر کیان اسلام است؛ مثلاً ترس از اختلاف و تفرقه مسلمانان، سبب تقیه می‌شود.

۲. تقیه مداراتی عبارت است از جلب دوستی مخالف، به سبب وحدت کلمه، بی آنکه ضرری از سوی او، شخص را تهدید کند. تقیه کتمانی، تقیه‌ای است که به خودی خود دارای ارزش است و در برابر افشای سرّ قرار دارد.

۳. تقیه اکراهی که بحث آن در مکاسب محرّمه آمده، عبارت از تقیه‌ای است که ضرورت و اضطرار، سبب آن می‌شود.

تقسیم دوم: تقیه به لحاظ فرد تقیه کننده، دو گونه تقسیم می‌شود: گاهی تقیه کننده، فردی عادی است و گاهی از افراد سرشناس است؛ مانند پیامبر (اگر تقیه برای او روا باشد) و ائمه (علیهم السلام) و فقها و مانند آنها، حکم تقیه در هر یک از این دو مورد، تفاوت دارد.

تقسیم سوم: تقیه از جهت افرادی که از آنها تقیه می‌شود، چند قسم است: تقیه از کفار، حکمرانان اهل سنت، فقها و قضات اهل سنت، مردم عادی از اهل سنت و سلاطین یا مردم عادی شیعه.

تقسیم چهارم: تقسیم تقیه به لحاظ فعلی که تقیه در آن انجام می‌گیرد، بدین صورت است: «فعل حرام، ترک واجب، ترک شرط، ترک جزء، انجام فعلی که مانع و یا قاطع است و یا عملی که طرف مخالف، عقیده به حجیت آن دارد».

افزون بر تقسیم امام خمینی علیه السلام، فقهاء تقسیمات دیگری نیز برای تقیه ذکر کرده‌اند. اینک به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌شود: حضرت آیه الله خویی علیه السلام تقیه را با نگاهی دیگر به سه قسم، تقسیم کرده است. ایشان پس از اینکه تقیه را به معنای تحفظ از ضرر و خوف دانسته است، در تقسیم آن می‌نویسد:

الف) گاهی تقیه به معنای عام است، یعنی تحفظ از هر ضرر احتمالی، حتی در امور تکوینی، مانند اینکه گفته می‌شود جهت جلوگیری از درد، با خوردن دوا از آن دوری کن. ب) گاهی نیز در مفهوم خاص به کار می‌رود و آن عبارت است از تقیه از اهل سنت. این معنا، همان تقیه اصطلاحی است.

ج) گاهی تقیه از خدا است که عبارت از به جا آوردن واجبات و ترك محرمات است. این تقیه وجوب عقلی دارد نه حکم شرعی. (خویی، ابو القاسم، التقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۵، ص ۲۵۴).  
شیخ اعظم انصاری علیه السلام تقیه را با توجه به احکام تکلیفی، به پنج قسم، تقسیم کرده است و ایشان در مورد اقسام تقیه می‌نویسند:

أنّ التقیة تنقسم إلى الأحكام الخمسة: فالواجب منها: ما كان لدفع الضرر الواجب فعلا، وأمثله كثيرة. والمستحب: ما كان فيه التحرز عن معارض الضرر، بأن يكون تركه مفضيا تدريجا إلى حصول الضرر، كترك المداراة مع العامة و هجرهم في المعاشرة في بلادهم فإنه ينجز غالبا إلى حصول المباینة الموجب لتضرره منهم. و المباح: ما كان التحرز عن الضرر و فعله مساويا في نظر الشارع، كالتقیة في إظهار كلمة الكفر على ما ذكره جمع من الأصحاب، و يدلّ عليه الخبر الوارد في رجلين أخذوا بالكوفة و امرا بسبّ أمير المؤمنين علیه السلام. (الوسائل ۱۱: ۴۷۶ الباب ۲۹ من أبواب الأمر و النهی، الحديث ۴). و المكروه: ما كان تركها و تحمّل الضرر أولى من فعله، كما ذكر ذلك بعضهم في إظهار كلمة الكفر، و أنّ الأولى تركها ممّن يقتدی به الناس إعلاء لكلمة الإسلام. و المراد بالمكروه حينئذ ما يكون ضده أفضل. و المحرم منه: ما كان في الدماء. (انصاری، مرتضی بن محمد امین، رسائل فقهیة، ص ۷۳). یعنی تقیه به لحاظ حکم پنج قسم است:

۱. واجب و آن عبارت از تقیه‌ای است که به سبب دفع ضرر صورت می‌گیرد و مثال‌های

آن فراوان است.

۲. مستحب و آن تقیه‌ای است که ترکش به تدریج منتهی به ضرر می‌شود؛ مانند ترك مدارا و دوری گزیدن از معاشرت با اهل سنت.
۳. مباح و آن موردی است که دوری کردن از ضرر و یا دوری نکردن از آن در نظر شارع مساوی باشد؛ مانند تقیه نسبت به اظهار کلمه کفرآمیز.
۴. مکروه و آن تقیه‌ای است که ترك آن و نیز تحمل ضرر ناشی از این ترك بهتر باشد؛ مانند ترك کلمه کفرآمیز از سوی اشخاصی که رهبر و مقتدای مردمند ... به عبارت روشنتر، تقیه مکروه عبارت است از تقیه‌ای که ترکش و تحمل ضرر ناشی از ترك تقیه در نظر شارع راجح باشد.
۵. حرام، و آن تقیه در مورد دماء است. (مرحوم شهید اول قدس سره می‌فرماید: «آنّ المستحب إذا كان لا يخاف ضررا عاجلا، و يتوهم ضررا آجلا، أو ضررا سهلا، أو كان تقية في المستحب، كالترتيب في تسبيح الزهراء صلوات الله عليها و ترك بعض فصول الأذان. و المكروه: التقية في المستحب حيث لا ضرر عاجلا و لا آجلا، و يخاف منه الالتباس على عوام المذهب. و الحرام: التقية حيث يؤمن الضرر عاجلا و آجلا، أو في قتل المسلم. و المباح: التقية في بعض المباحات التي يرجحها العامة و لا يصل بتركها ضرر»). القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۸.

### نظر ابن تیمیه درباره تقیه

«ابن تیمیه» وقتی به پیروان مکتب تشیع، که قائل به مشروعیت تقیه هستند می‌رسد، می‌گوید که شیعیان همانند «یهود» هستند. یهودی‌ها «تقیه» دارند، شیعیان هم تقیه دارند! همانطور که زندقه و ملحدین، عمداً دروغ می‌گویند، شیعیان هم عمداً دروغ می‌گویند. ابن تیمیه در منهاج السنة می‌نویسد:

وما ذكره موجود في الرافضة وفيهم أضعاف ما ذكر ... منها غيرهم مشابهة للسامرة الذين هم شر اليهود ولهذا يجعلهم الناس في المسلمين كالسامرة في اليهود ومثل استعمالهم التقية وإظهار خلاف ما يبطنون من العداوة مشابهة لليهود ونظائر ذلك كثير. (ابن تیمیه الحرائی، أحمد عبد الحليم أبو العباس، منهاج السنة النبوية، ج ۱، ص ۳۷). از چیزهایی که در رافضه وجود دارد، شباهت آن‌ها به سامری‌ها است که آن‌ها بدترین قوم یهود هستند؛ از این رو است مردم آن‌ها را در میان مسلمانان، همانند

سامری‌ها در میان یهود می‌دانند. یکی از کارهای شیعیان، تقیه و اظهار خلاف آنچه در باطن دارند (از دشمنی با دیگر مسلمانان) به خاطر هممنوائی با یهودیان است. و همانند آن در شیعه بسیار یافت می‌شود.

و در جای دیگر صریحاً شیعیان را زندیق، ملحد و منافق می‌خواند:

وَأَمَّا الرَّافِضَةُ، فَأَصْلُ بِدْعَتِهِمْ عَنِ زَنْدَقَةٍ، وَالْحَادِ، وَتَعَمُّدُ الْكُذْبِ كَثِيرٌ فِيهِمْ، وَهُمْ يَقْرُونَ بِذَلِكَ حَيْثُ يَقُولُونَ: دِينَنَا التَّقِيَةُ، وَهُوَ أَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمْ بِلِسَانِهِ خِلَافَ مَا فِي قَلْبِهِ، وَهَذَا هُوَ الْكُذْبُ وَالتَّنَافُقُ. (ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبدالحلیم أبو العباس، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۶۸). اما رافضه، پس اساس و سرمنشأ آن‌ها از زندقه و الحاد است. دروغگویی عمدی در میان آن‌ها فراوان دیده می‌شود، خود آن‌ها به این مسأله اعتراف کرده و گفته‌اند که تقیه دین ما است. تقیه این است که شخصی با زبان چیزی را بگوید که در قلب خلاف آن را اعتقاد دارد، و این همان دروغگویی و نفاق است.

در جای دیگر این کتاب، با این الفاظ به شیعه می‌تازد:

وَ عَامَّةُ عَلَامَاتِ التَّنَافُقِ وَ أَسْبَابِهِ لَيْسَتْ فِي أَحَدٍ مِنْ أَصْنَافِ الْأُمَّةِ أَظْهَرَ مِنْهَا فِي الرَّافِضَةِ، حَتَّى يَوْجَدَ فِيهِمْ مِنَ التَّنَافُقِ الْعَلِيظِ الظَّاهِرِ مَا لَا يَوْجَدُ فِي غَيْرِهِمْ. وَ شِعَارُ دِينِهِمُ التَّقِيَةُ الَّتِي هِيَ أَنْ يَقُولَ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، وَ هَذَا عَلَامَةُ التَّنَافُقِ. (ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبدالحلیم أبو العباس، منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۱۵۱). نشانه‌ها و اسباب نفاق، روشن‌تر از آنچه در میان شیعیان وجود دارد، در میان دیگر گروه‌های مسلمان نیست؛ نفاق شدیدی که در میان آن‌ها آشکار است، در دیگران دیده نمی‌شود. شعار آن‌ها تقیه است؛ یعنی با زبان چیزی گفته شود که در قلب به آن اعتقاد ندارد و این از نشانه‌های نفاق است.

این همه تندخویی، بدزبانی و عصبانیت ابن تیمیه از استراتژی تقیه، اهمیت بیش از پیش آن را روشن می‌سازد. در ادامه خواهیم دید که مشروعیت تقیه، نه تنها از دیدگاه شیعیان؛ بلکه از دیدگاه رسول خدا ص، صحابه و بزرگان اهل سنت نیز پذیرفته شده و در عمل نیز به آن پایبند بوده‌اند و اگر قرار باشد کسی به خاطر تقیه کردن؛ منافق، زندیق و یهودی و ... نام بگیرد،

صحابه و همفکران ابن تیمیه به آن سزاوارتر هستند. حال می‌خواهیم با بررسی سخنان ابن تیمیه در مورد تقیه، از زوایای مختلف قرآنی، روایی و نیز سیره صحابه؛ دروغ بودن ادعاهای وی، بیشتر آشکار بکنیم:

## مشروعیت تقیه در قرآن کریم

تقیه یک بحث قرآنی است و هیچ ارتباطی به شیعه و سنی ندارد و قرآن مجید این مسئله را در برابر کفار و مخالفان مجاز شمرده و به مشروعیت آن اشاره کرده است. هر چند که به آیات زیادی بر اثبات مشروعیت تقیه می‌توان استدلال کرد؛ اما در این جا فقط به چند آیه که دلالت واضح تری دارند، اکتفا کرده و شأن نزول و آراء علمای شیعه و سنی را در مورد آن بیان می‌کنیم.

### دلیل اول

خدای متعال می‌فرماید:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. (سوره

آل عمران، آیه ۲۸). افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود) مگر این که از آن‌ها بپرهیزید (و به خاطر هدف‌های مهمتری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد و بازگشت (شما) به سوی خداست.

در آیات بسیاری و نیز در ابتدای همین آیه خداوند تمامی مؤمنین را از برقراری ارتباط دوستانه با کفار (چه مشرک باشد و چه اهل کتاب) منع می‌کند و حتی تهدید می‌کند که اگر کسانی از مؤمنین دست به چنین کاری بزنند، ارتباطشان با خداوند و خدا پرستان به طور کلی گسسته شده و از تحت ولایت خداوند خارج می‌شوند؛ اما از این قاعده کلی، يك مطلب را استثنا می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً». مگر این که از شرّ آن‌ها بپرهیزید و بخواهید به خاطر رسیدن به اهداف مهمتری، تقیه نمایید.

در حقیقت این آیه در صدد بیان همان قاعده عقلی است که از آن به قاعده «اهم و مهم» تعبیر می‌شود. هر چند که اظهار علنی دین خداوند و اجرای عملی آن اهمیت زیادی دارد و

هر مسلمانی وظیفه دارد که عقائد اسلام را به تمام جهانیان معرفی نماید؛ اما اگر هدف مهمتری پیش روی شخص قرار گیرد، هر مسلمانی وظیفه دارد که آن هدف مهمتر را مقدم و تبلیغ را به فرصت مناسبتری واگذار نماید.

## نظرات مفسران درباره آیه

علامه امین الإسلام طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه می نویسد:

(إلا أن تتقوا منهم تقاة) والمعنى إلا أن يكون الكفار غالبين، والمؤمنون مغلوبين، فيخافهم المؤمن إن لم يظهر موافقتهم، ولم يحسن العشرة معهم، فعند ذلك يجوز له إظهار مودتهم بلسانه، ومداراتهم تقية منه، ودفاعا عن نفسه، من غير أن يعتقد ذلك. وفي هذه الآية دلالة على أن التقية جائزة في الدين عند الخوف على النفس. وقال أصحابنا: أن ها جائزة في الأحوال كلها عند الضرورة، وربما وجبت فيها لضرب من اللطف والاستصلاح وليس تجوز من الأفعال في قتل المؤمن، ولا فيما يعلم أو يغلب على الظن أنه استفساد في الدين. (الطبرسي، أمين الاسلام أبي على الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۷۴). معنی آیه این است که اگر کفار غلبه بر مؤمنان پیدا کرده و زیر دست و مغلوب واقع شوند و از عدم همراهی و موافقت با آنان بترسند، در این صورت برای مؤمن جایز است که با زبان اظهار دوستی و محبت نماید و از روی تقیه و دفاع از خویش با ایشان مدارا کند؛ بدون اینکه اعتقاد به آن (دوستی و موافقت) داشته باشد. این آیه اشاره دارد که به هنگام ترس بر جان تقیه از نگاه دین جایز است. بزرگان از علمای شیعه گفته اند: اگر ضرورت باشد، تقیه در همه چیز جایز می شود؛ و گاهی نیز از باب لطف و ایجاد صلح و سازش واجب می شود. اما اگر تقیه سبب کشتن مؤمنی شود و یا اگر شخص می داند یا گمان می کند انجام آن کار سبب تباهی و فساد در دین می شود جایز نخواهد بود.

و فخر رازی در تفسیر کبیر خود چنین می نویسد:

اعلم أن للتقية أحكاما كثيرة ونحن نذكر بعضها. الحكم الأول: أن التقية إنما تكون إذا كان الرجل في قوم كفار، ويخاف منهم على نفسه وماله فيدأريهم باللسان، وذلك بأن لا يظهر العداوة باللسان، بل يجوز أيضا أن يظهر الكلام الموهوم للمحبة

والموالاته، ولكن بشرط أن يضمم خلافه، وأن يعرض في كل ما يقول، فإن التقية تأثيرها في الظاهر لا في أحوال القلوب. (الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۸، ص ۱۲). بدان که تقيه احکام فراوانی دارد که بعضی از آن‌ها را یادآور می‌شویم: حکم اول: تقيه تنها زمانی است که شخص در بین کفار باشد و از ایشان بر جان و مال خویش بترسد پس با زبان خویش با ایشان مدارا می‌کند؛ به این صورت که دشمنی زبانی خویش را با ایشان آشکار نسازد؛ بلکه جایز است به ایشان سخنی بگوید که توهم دوستی و همراهی داشته باشد؛ اما به شرط آنکه در باطن خویش اعتقاد مخالف آن را داشته باشد؛ و در تمامی سخنان خویش کنایه وار سخن بگوید؛ زیرا تأثیر تقيه در ظاهر است و در تغییر دل‌ها نیست. و در ادامه می‌گوید:

ظاهر الآية يدل أن التقية إنما تحل مع الكفار الغالبيين إلا أن مذهب الشافعي رضي الله عنه أن الحالة بين المسلمين إذا شاكلت الحالة بين المسلمين والمشركين حلت التقية محاماة على النفس. (الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۸، ص ۱۳). ظاهر آیه بر این دلالت دارد که تقيه تنها زمانی جایز است که کفار غلبه کرده و مسلط و پیروز باشند؛ مگر مذهب شافعی که می‌گوید: اگر دگرگونی بین مسلمانان همانند تغییر و دگرگونی بین مسلمانان و مشرکان باشد، تقيه برای حفظ جان لازم است.

و بعد برای این که اثبات کند مشروعیت تقيه فقط برای حفظ جان نیست؛ بلکه برای حفظ مال نیز می‌توان تقيه کرد این گونه استدلال می‌کند:

التقية جائزة لصون النفس، وهل هي جائزة لصون المال؟ يحتمل أن يحكم فيها بالجواز، لقوله صلى الله عليه وآله: (حرمة مال المسلم كحرمة دمه) ولقوله صلى الله عليه وآله: (من قتل دون ماله فهو شهيد) ولأن الحاجة إلى المال شديدة والماء إذا بيع بالغبن سقط فرض الوضوء، وجاز الاقتصار على التيمم دفعا لذلك القدر من نقصان المال، فكيف لا يجوز ههنا والله أعلم. (الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي، ج ۸، ص ۱۴). تقيه برای حفظ نفس جایز است؛ و آیا برای حفظ مال نیز جایز است؟ احتمال دارد که حکم به جواز بنماییم؛ زیرا رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده‌اند: حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون



اوست. و به این سبب که ایشان فرموده‌اند کسی که در راه دفاع از مالش کشته شود شهید است؛ و به این علت که احتیاج به مال شدید است؛ در مورد وضوی با آب می‌گویند اگر شخص به خاطر خرید آب ضرر مالی کند وضو ساقط است؛ و جایز است که تیمم بگیرد تا حتی آن مقدار ضرر نبیند؛ چگونه در اینجا تقیه در مورد مال جایز نباشد!!!

و در آخر برای اثبات عدم انحصار مشروعیت تقیه به صدر اسلام و تداوم آن می‌گوید:

الحکم السادس: قال مجاهد: هذا الحكم كان ثابتاً في أول الإسلام لأجل ضعف المؤمنين فأما بعد قوة دولة الإسلام فلا، وروى عوف عن الحسن: أنه قال التقية جائزة للمؤمنين إلى يوم القيامة، وهذا القول أولى، لأن دفع الضرر عن النفس واجب بقدر الإمكان. (الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي، ج ۸، ص ۱۵). حکم ششم: مجاهد گفته است: این حکم در اول اسلام بوده است؛ زیرا مسلمانان ضعیف بودند؛ اما بعد از نیرو پیدا کردن دولت اسلامی دیگر این حکم جایز نیست. و از حسن روایت شده است که گفته است: تقیه برای مؤمنین تا روز قیامت جایز است. و این نظر دوم قوی تر است؛ زیرا دفاع از ضرر بر جان تا حد امکان جایز است.

ابن خازن در تفسیر آیه می‌گوید:

ومعنى الآية أن الله نهى المؤمنين عن موالاة الكفار ومداهنتهم ومبايحتهم إلا أن تخافوا منهم مخافة. ومعنى الآية أن الله نهى المؤمنين عن موالاة الكافرين ومداهنتهم ومبايحتهم إلا أن يكون الكفار غالبين ظاهرين، أو يكون المؤمن في قوم كفاراً فيداهنهم بلسانه وقلبه مطمئن بالإيمان دفعاً عن نفسه من غير أن يستحل دماً حراماً أو مالاً حراماً أو غير ذلك من المحرمات، أو يظهر الكفار على عورة المسلمين، والتقية لا تكون إلا مع خوف القتل مع سلامة النية قال الله تعالى: (إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان) ثم هذه التقية رخصة فلو صبر على إظهار إيمانه حتى قتل كان له بذلك أجر عظيم. (البغدادى الشهير بالخازن، علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم، تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل، ج ۱، ص ۳۳۶). معنی آیه آن است که خداوند مؤمنین را از رفتن در زیر ولایت کفار و نیز از سست انگاری در مقابل ایشان و همراه شدن با ایشان باز داشته است؛ مگر اینکه کفار بر مسلمانان پیروز شده باشند؛ یا

مؤمنی در میان قومی کافر باشد؛ و به همین سبب در مقابل ایشان مدارا می‌کند تا ضررها را از خویش دفع نماید؛ با اینکه قلب وی به خاطر ایمان محکم باشد. و این تقیه جایز است؛ پس اگر بر اظهار ایمان خویش صبر نماید تا کشته شود بدین سبب برای او پاداش بزرگی است.

شوکانی در تفسیر آیه می‌گوید:

(إلا أن تتقوا منهم تقاة) على صيغة الخطاب بطريق الالتفات أي إلا أن تخافوا منهم أمرا يجب اتقاؤه وفي ذلك دليل على جواز الموالاة لهم مع الخوف منهم ولكنها تكون ظاهرا لا باطنا. (الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير، ج ۱، ص ۳۳۱). این آیه به صورت مخاطب آمده است؛ یعنی مگر آنکه از ایشان بترسید که مبدا کاری انجام دهند که باید از آن در هراس باشید؛ و این آیه دلیل است که انسان در هنگام ترس می‌تواند با ایشان دوستی داشته باشد؛ ولی این دوستی ظاهری باشد و نه باطنی.

مفسر معاصر اهل سنت، مراغی مصری، متوفای ۱۳۷۱ هـ در تفسیر این آیه می‌نویسد:

(إلا أن تتقوا منهم تقاة) أي ترك موالاة المؤمنين للكافرين حتم لازم فی كل حال إلا فی حال الخوف من شيء تتقونه منهم، فلکم حينئذ أن تتقوهم بقدر ما يبقى ذلك الشيء، إذ القاعدة الشرعية إن درء المفسد مقدم على جلب المصالح وإذا جازت موالاتهم اتقاء الضرر فأولى أن تجوز لمنفعة المسلمين. إذا فلا مانع من أن تحالف دولة إسلامية دولة غير مسلمة لفائدة تعود إلى الأولى إما بدفع ضرر أو جلب منفعة؛ وليس لها أن تواليا في شيء يضر المسلمين ولا تختص هذه الموالاة بحال الضعيف فهي جائزة في كل وقت. وقد استنبط العلماء من هذه الآية جواز التقية بأن يقول الإنسان أو يفعل ما يخالف الحق لأجل التوقي من ضرر يعود من الأعداء إلى النفس أو العرض أو المال فمن نطق بكلمة الكفر مكرها وقاية لنفسه من الهلاك، وقلبه مطمئن بالإيمان لا يكون كافرا بل يعذر كما فعل عمار بن ياسر حين أكرهته قريش على الكفر فوافقها مكرها وقلبه مطمئن بالإيمان وفيه نزلت الآية: (من كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان). (المراغی المصری، احمد بن مصطفى، تفسير المراغی، ج ۱، ص ۴۸۶). معنی این آیه چنین است که ترک دوستی مؤمنان با کفار در همه حال

لازم است؛ مگر در حالتی که در هراس باشد مبادا آسیبی از ایشان به وی برسد؛ در این هنگام شما می‌توانید با ایشان تا زمانی که در هراس هستید تقیه کنید؛ زیرا قاعده شرعی این است که دفع کردن ضرر مقدم بر به دست آوردن مصلحت است؛ و وقتی که دوستی با ایشان برای دفع ضرر ایشان جایز شد برای به دست آوردن منفعت مسلمانان قطعاً واجب است.

بنابراین مانعی ندارد که دولت‌های اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی به خاطر فایده‌ای که به مسلمانان می‌رسد همپیمان شوند؛ حال این فایده به دست آوردن منفعت باشد یا دفع ضرر. و نیز دولت‌های اسلامی حق ندارند با دولت‌های غیر مسلمانان ارتباطاتی داشته باشند که به ضرر مسلمانان است. و این دوستی با کفار مخصوص حالت ضعف نیست و در همه حال جایز است. علما از این آیه جواز تقیه را استنباط کرده‌اند؛ به این صورت که انسان سخنی بگوید یا کاری انجام دهد که مخالف با حق است، زیرا می‌خواهد خود را از ضرری که دشمنان به او یا ناموس او یا مال او می‌رسانند حفظ کند. پس کسی که کلمات شرک آلود بزند تا جان خویش را از هلاکت برهاند در حالیکه قلب او با ایمان محکم شده است، کافر نیست و بلکه برای این کار خویش مجوزی دارد. همانطور که عمار یاسر در هنگامی که قریش او را به زور وادار به گفتن کلمات کفر کردند و وی از روی اجبار موافقت کرد اما قلب او با ایمان محکم شده بود؛ و این آیه در مورد وی نازل شد.

بنابراین تردیدی نیست که این آیه مبارکه بر جواز و مشروعیت تقیه صراحت دارد و ثابت می‌کند که تقیه از ایمان است و سبب نخواهد شد که شخص تقیه کافر و یا منافق بشود. این مطلبی است که مفسران شیعه و سنی از آیه فهمیده‌اند.

## دلیل دوم

خدای متعال می‌فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَمَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (سوره نحل، آیه ۱۰۶).

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند (به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است) آری، آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند،

غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان.

### شان نزول آیه

این آیه در باره جماعتی از مسلمانان؛ از جمله: عمار و پدر و مادرش یاسر و سمیه، صهیب، بلال و خباب نازل شده است که کفار قریش آنها را به خاطر اسلام آوردنشان به سختی شکنجه می‌کردند. مفسران در شان نزول آیه می‌نویسند: ابی عبیده بن محمد بن عمار از پدرش عمار روایت می‌کند که: مشرکان، عمار یاسر را دستگیر کردند تا این که به رسول خدا ﷺ دشنام داد و بت‌های آنان را ستود، آن‌گاه رهایش کردند. چون به حضور رسول خدا ﷺ رسید، از حال و ماجرای او پرسیدند. گفت: خیلی بد؛ زیرا تا به ساحت مقدس شما توهین نکردم و بت‌های آنان را نستودم، آزادم نکردند. حضرت فرمود: دلت را چگونه یافتی؟ عرض کرد مطمئن به ایمان. حضرت فرمود: اگر بار دیگر هم چنین اتفاقی روی داد، همان را تکرار کن. در این جا بود که این آیه نازل گردید و کار عمار یاسر مورد تأیید خداوند قرار گرفت. (طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۷).

### نظرات مفسرین درباره آیه

مرحوم علامه طبرسی رحمة الله علیه و نیز فخر رازی از علمای اهل تسنن، شان نزول آیه را با کمی تغییر در الفاظ این گونه بیان می‌کنند:

قیل نزل قوله: (إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان) في جماعة أكرهوا وهم: عمار، وياسر أبوه، وأمه سمية، وصهيب، وبلال، وخباب، عذبوا وقتل أبو عمار وأمه، وأعطاهم عمار بلسانه ما أرادوا منه. ثم أخبر سبحانه بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال قوم: كفر عمار، فقال صلى الله عليه وآله وسلم: كلا إن عمارا ملئ إيمانا من قرنه إلى قدمه، واختلط الإيمان بلحمه ودمه وجاء عمار إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يبكي، فقال صلى الله عليه وآله وسلم ما وراءك فقال شر يا رسول الله ما تركت حتى نلت منك، وذكرت آلهتهم بخير، فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يمسح عينيه، ويقول: إن عادوا لك، فعد لهم بما قلت! فنزلت الآية. (الطبرسي، أمين الاسلام أبي علي الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰۳؛ الرازی الشافعی، فخر الدین محمد بن عمر التمیمی، التفسیر الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۲۰، ص

(۱۲۱). گفته شده است که این آیه در مورد گروهی که تحت فشار قرار گرفتند نازل شد که از جمله آن‌ها: عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب بودند که شکنجه شدند و پدر و مادر عمار کشته شدند؛ عمار به صورت زبانی آنچه را می‌خواستند به ایشان گفت؛ سپس خداوند این خبر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد. مردم گفتند که عمار کافر شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگز چنین نیست؛ عمار از سر تا پا پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آغشته شده است. عمار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که گریان بود؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: چه شده است؟ گفت: امر بدی اتفاق افتاده است؛ آزاد نشدم مگر به این سبب که شما را دشنام داده و در مورد خدایان ایشان خوبی گفتم؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک وی را پاک کرده و فرمودند: اگر دوباره به سراغ تو آمدند، همین کار را بنما؛ و سپس این آیه نازل شد.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در ذیل آیه می‌نویسد:

نزلت هذه الآية في عمار بن ياسر (رحمه الله) أكرهه المشركون بمكة بأنواع العذاب، وقيل: إنهم غطوه في بئر ماء على أن يلفظ بالكفر وكان قلبه مطمئنا بالإيمان، فجاز من ذلك، وجاء إلى النبي صلی الله علیه و آله جزعا فقال له النبي صلی الله علیه و آله كيف كان قلبك؟ قال كان مطمئنا بالإيمان، فأنزل الله فيه الآية. وأخبر ان الذين يكفرون بالله بعد ان كانوا مصدقين به بأن يرتدوا عن الاسلام (فعليلهم غضب من الله) ثم استثنى من ذلك من كفر بلسانه، وكان مطمئن القلب بالإيمان في باطنه، فإنه بخلافه. (الطوسي، الشيخ أبو جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۴۲۸). این آیه در مورد عمار بن یاسر نازل شده است که مشرکان مکه او را با انواع شکنجه‌ها تحت فشار قرار دادند. و گفته شده است که ایشان او را در چاه آبی فرو کردند تا حدی که مجبور شد کلمات کفر را بر زبان بیاورد در حالیکه قلب وی با ایمان محکم شده بود. وقتی این ماجرا تمام شد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: قلب تو چگونه بود؟ پاسخ داد: با ایمان محکم شده بود. پس این آیه در مورد وی نازل شد؛ و خبر داد که کسانی که بعد از آنکه ایمان را قبول کردند از اسلام مرتد شدند، غضب خداوند بر ایشان است و سپس از این حکم کسانی را که به صورت زبانی کافر شده‌اند اما دلشان را با ایمان محکم کرده‌اند را استثنا کرد؛ زیرا ایشان مخالف گروه قبل هستند.

ابن کثیر دمشقی سلفی در این باره می‌نویسد:

وقد روى العوفى عن ابن عباس أن هذه الآية نزلت فى عمار بن ياسر حين عذبه المشركون حتى يكفر بمحمد ﷺ فوافقهم على ذلك مكرها وجاء معتذرا إلى النبى ﷺ فأنزل الله هذه الآية وهكذا قال الشعبى وقتادة وأبو مالك. (القرشى دمشقى، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء، تفسير القرآن العظيم، ج ۲، ص ۵۸۸).  
عوفى از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در مورد عمار یاسر نازل شد؛ وقتی که مشرکان او را شکنجه کردند تا به رسول خدا ﷺ کافر شود؛ پس از روی اجبار قبول کرد و عذر خواهان به نزد رسول خدا ﷺ آمد؛ خداوند نیز این آیه را نازل فرمود. شعبى وقتاده و ابومالك نیز چنین گفته‌اند.

عینی در شرح صحیح بخاری می‌نویسد:

وقال تعالى: (إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان) أباح للمكره التكذيب باللسان عند وجود التصديق القلبى. (العینی، بدر الدین محمود بن أحمد، عمدة القارى شرح صحیح البخارى، ج ۱، ص ۱۰۵). خداوند فرموده است: «إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان»؛ این آیه برای کسی که مجبور می‌شود، تکذیب کردن زبانی را جایز کرده است اما در صورتیکه تصدیق قلبی موجود باشد.

و در جای دیگری می‌گوید:

أخذ المشركون عمارا فلم يتركوه حتى نال من رسول الله ﷺ، وذكر آلهتهم بخير، فلما أتى رسول الله ﷺ قال: ما وراءك؟ قال: شرياً رسول الله؟ والله ما تركت حتى نلت منك وذكر آلهتهم بخير. قال: فكيف تجد قلبك؟ قال: مطمئنا بالإيمان. قال: فإن عادوا فعد، وفيه نزل: (إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان). (العینی، بدر الدین محمود بن أحمد، عمدة القارى شرح صحیح البخارى، ج ۱، ص ۱۹۷). مشرکان عمار را گرفته و او را تا زمانی که به رسول خدا ﷺ دشنام نداده و در مورد خدایان ایشان خوبی نگفت، رها نکردند؛ وقتی به نزد رسول خدا ﷺ آمد، ایشان به او فرمودند: چه خبر شده است؟ پاسخ داد: کار بدی کردم، ای رسول خدا!! قسم به خدا من را تا زمانی که به شما دشنام ندادم و در مورد خدایان ایشان خوبی نگفتم رها نکردند. رسول خدا فرمودند: قلبت را چگونه یافتی؟ پاسخ داد: با ایمان

محکم شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس اگر ایشان دوباره چنین کردند، تو نیز همانگونه بنما. و این آیه در مورد او نازل شد.

آلوسی مفسر مشهور اهل سنت بعد از آیه می گوید:

والآیه دلیل علی جواز التکلم بکلمة الکفر عند الإکراه وإن کان الأفضل أن يتجنب. (الآلوسی البغدادی، العلامة أبی الفضل شهاب الدین السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۱۴، ص ۲۳۸). آیه دلیل جایز بودن سخن گفتن به کفر است در زمانی که انسان مجبور شود؛ اگر چه بهتر آن است که از این کار پرهیز نماید.

بنابراین، آیه مذکور صراحت دارد که اگر کسی به خاطر حفظ جانش مجبور شود که با کافران هم‌نوا شود؛ در حالی که قلبش سرشار از ایمان به خداوند است، اشکالی ندارد و شخص با گفتن آن کافر نمی شود. همچنین این آیه به اتفاق مفسران شیعه و سنی قبل از هجرت و در مکه نازل شده است و این یعنی این که تشریح تقیه در صدر اسلام بوده و هدف از تشریح آن نیز پیشرفت دین مبین اسلام بوده است؛ بنابراین، از هر دوی این آیات استفاده می شود که تقیه امری مشروع است.

### دلیل سوم

خدای متعال می فرماید:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ. (سوره غافر، آیه ۲۸). و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید بخاطر اینکه می گوید: پروردگار من «الله» است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب‌هایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغ‌گوست هدایت نمی کند.

این آیه نیز از آیاتی است که بر جواز و مشروعیت تقیه صراحت دارد؛ زیرا در صدد بیان داستان مؤمن آل فرعون است که از نزدیکان حضرت موسی بود و ایمان آوردنش را به آن حضرت از فرعون و اطرافیان وی مخفی کرده بود. همین مطلب باعث شد که او بتواند جان حضرت موسی علیه السلام را نجات دهد. هنگامی که احساس کرد که به زودی آتش خشم فرعون، جان موسی را خواهد گرفت، مردانه پا پیش نهاد و با سخنان سنجیده و حساب شده خود از آن حضرت دفاع جانانه و صد البته عاقلانه کرد.

مفضل می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد معنای آیات ۹۵-۹۷ سوره کهف

سوال کردم:

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا؛ أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا؛ فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا. ذو القرنین گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکّن و قدرت داده (از مزد شما) بهتر است؛ پس شما مرا با نیرویی یاری دهید تا میان شما و آنان سدّی سخت و استوار قرار دهم. (برای من قطعه‌های بزرگ آهن بیاورید (و در شکاف این دو کوه بریزید، پس آوردند و ریختند) تا زمانی که میان آن دو کوه را هم سطح و برابر کرد، گفت: (در کوره‌ها) بدمید تا وقتی که آن (قطعه‌های آهن) را چون آتش سرخ کرد. گفت: برایم مس گداخته شده بیاورید تا روی آن بریزم. (هنگامی که سد ساخته شد) یا جوج و مأجوج نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند در آن رخنه‌ای وارد کنند.

امام علیه در جواب فرمودند: منظور تقیه است که «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»؛ اگر تقیه کنی برای تو حيله‌ای نمی‌توانند بکنند و خود قلعه‌ای استوار است و میان تو و دشمنان خدا سد محکمی است که نمی‌توانند آن را سوراخ بکنند. (عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱).

اینجا است که ارزش تقیه بیش از پیش روشن می‌شود. وقتی تقیه می‌تواند جان پیامبران را نجات دهد، چه دلیلی می‌تواند مانع مشروعیت آن باشد؟ چه دلیلی بهتر از این می‌تواند برای مشروعیت تقیه اقامه کرد؟ آیا اگر این شخص ایمان خود را علنی می‌کرد، باز هم می‌توانست



از موسی دفاع کند؟ مگر خون اورنگین تر از خون حضرت موسی بود و یا جایگاه ارزشمندتری از فرزند خوانده فرعون داشت، تا فرعونیان از کشتن او بگذرند؟  
قرطبی در تفسیر آیه می گوید:

أَنَّ الْمَكْلَفَ إِذَا نَوَى الْكُفْرَ بِقَلْبِهِ كَانَ كَافِرًا وَإِنْ لَمْ يَتَلَفَّظْ بِلِسَانِهِ وَأَمَّا إِذَا نَوَى الْإِيمَانَ بِقَلْبِهِ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا بِحَالٍ حَتَّى يَتَلَفَّظَ بِلِسَانِهِ وَلَا تَمْنَعُهُ التَّقِيَةُ وَالْخَوْفُ مِنْ أَنْ يَتَلَفَّظَ بِلِسَانِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّمَا تَمْنَعُهُ التَّقِيَةُ مِنْ أَنْ يَسْمَعَهُ غَيْرُهُ وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ الْإِيمَانِ أَنْ يَسْمَعَهُ الْغَيْرُ فِي صِحَّتِهِ مِنَ التَّكْلِيفِ وَإِنَّمَا يَشْتَرُطُ سَمَاعَ الْغَيْرِ لَهُ لِيَكْفَ عَنْ نَفْسِهِ وَمَالِهِ. (الأنصاري القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۵، ص ۳۰۸). مکلف زمانی که در قلب خویش نیت کفر بنماید کافر است اگر چه آن را بر زبان نیاورد؛ اما اگر در باطن نیت ایمان داشته باشد مؤمن نخواهد بود تا زمانیکه آن را بر زبان خویش جاری سازد؛ در صورتی تقیه و ترس او را از به زبان آوردن این سخنان در بین خود و خدای خویش نگردد. تقیه تنها باید مانع شنیدن دیگران شود؛ و از شرط ایمان آن نیست که دیگران آن را بشنوند؛ تنها لازم است دیگران این را بدانند تا (او را کافر ندانسته) و دست از وی و مال او بردارند.

آلوسی در تفسیرش می گوید:

أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا حَتَّاطٌ لِنَفْسِهِ خَشِيَّةٌ أَنْ يَعْضُضَ اللَّعِينِ حَقِيقَةَ أَمْرِهِ فَيَبْطِشُ بِهِ فَتَلَطَّفَ فِي الْإِحْتِجَاجِ فَقَالَ: (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ) لَا يَتَخَطَّاهُ وَبِالْكَذِبِ. (الآلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۲۴، ص ۶۴). این شخص در مورد جان خویش احتیاط کرد، تا مبادا ملعونان از حقیقت کار وی آگاه شوند و کار او را خراب سازند؛ به همین سبب در دلیلی که (به نفع حضرت موسی) آورد با کنایه سخن گفت؛ و گفت: اگر او دروغگو باشد تنها او زیان می بیند.

احمد بن عبد القادر القیسی در این باره می گوید:

وهذا استدراج إلى الاعتراف بالبينات بالدلائل على التوحيد... وأبدى ذلك في صورة احتمال ونصيحة وبدأ في التقسيم بقوله: «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» مداراة منه وسلوكاً لطريق الإنصاف في القول، وخوفاً إذا أنكر عليهم قتله أنه ممن يعاضده

وینصره، فأوهم بهذا التقسیم والبداءة بحالة الكذب حتى یسلم من شره، ویكون ذلك أدنی إلى تسلیمهم. (القیسی، احمد بن عبد القادر معروف به تاج الدین الحنفی، الدر اللقیط من بحر المحيط، ج ۷، ص ۴۵۸). او می خواست به تدریج از مردم اعتراف به دلایل توحید بگیرد... و این کار را به صورت احتمال و نصیحت انجام داد و کلام خود را با تقسیم شروع کرده و گفت: اگر موسی دروغگو باشد، دروغش به گردن خود اوست؛ و چنین گفت تا با مردم مدارا کرده باشد و راه انصاف در کلام را پیش گرفته باشد؛ و از این می ترسید که کسانی که مدافع او هستند این کلام وی را نپذیرفته و او را بکشند؛ پس ایشان را با کلام خویش به توهم (دوستی) انداخته و کلام خود را به صورت دروغی مطرح کرد تا از شر ایشان در امان بماند و به این وسیله راحت تر ایشان را تسلیم سازد.

و مراغی نیز در تفسیرش می گوید:

وقال رجل من آل فرعون یکتّم ایمانه منهم خوفاً علی نفسه: اینبغی لکم أن تقتلوا رجلاً ما زاد علی أن قال: ربّی الله، قد جاءکم بشواهد دالّة علی صدقه؟ ومثل هذه المقالة لا تستدعی قتلاً ولا تستحق عقوبة فاستمع فرعون لكلامه، وأصغى لمقاله وتوقف عن قتله. (المراغی المصری، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۸، ص ۳۰۹). مردی از فرعونیان که بر جان خویش بیمناک بود و ایمانش را پنهان می کرد گفت: آیا سزاوار است کسی را که می گوید: «پرودگار من الله است» نمی گوید، بکشید؟ وی برای شما شواهدی بر راستگویی خویش آورده است؛ و چنین کلامی سزاوار قتل و عقوبت نیست؛ به همین سبب فرعون سخنان موسی را گوش داد و دست از کشتن او برداشت. بنابر این، آیه مذکور دلالت می کند که تقیه در شرایع قبلی نیز مشروع بوده است و اختصاص به دین اسلام ندارد.

### مشروعیت «تقیه» در روایات

در کنار آیات قرآن کریم که به صراحت مسئله تقیه را مطرح کرده بود و به آن مشروعیت بخشیده بود، روایات فراوانی از شیعه و سنی نیز داریم که بر مشروعیت تقیه دلالت دارند. که به بخشی از این روایات اشاره می کنیم:

## الف) روایات شیعه

روایات بسیاری از طریق اهل بیت (علیهم السلام) درباره «تقیه» وارد شده است که اگر نگوییم به حد تواتر معنوی می‌رسد، قطعاً از حد استفاضه تجاوز می‌کند؛ تا جایی که مرحوم «شیخ حر عاملی» (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب وسائل الشیعه، ۱۲۸ روایت را در ضمن ۱۳ باب جمع آوری کرده است. از میان این همه روایت به طور اختصار فقط به چند روایت اشاره می‌کنیم:

عبد الله بن ابی یعقوب: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ التَّقِيَّةُ تَرُسُ الْمُؤْمِنِ وَالتَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. (الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق، الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۲۲۱). امام صادق عليه السلام می‌فرمود: تقیه سپر مؤمن است، تقیه نگهدار مؤمن است، هر که تقیه ندارد ایمان ندارد.

معلى بن خنيس مى‌گويد:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا مُعَلَّى اكُمْ أَمْرًا وَلَا تُدْعُهُ فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرًا وَلَمْ يُدْعُهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَجَعَلَهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ يَا مُعَلَّى مَنْ أَدَاعَ أَمْرًا وَلَمْ يَكْتُمْهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَنَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ وَجَعَلَهُ ظُلْمَةً تَقَى وَدَهَى إِلَى النَّارِ يَا مُعَلَّى إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَدِينِ آبَائِي وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ يَا مُعَلَّى إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ يَا مُعَلَّى إِنَّ الْمُذْبِحَ لِأَمْرِنَا كَالْبَاحِدِ لَهُ. (الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق، الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۲۲۴). امام صادق عليه السلام فرمود: ای معلى! امر ما را نهان دار و فاش مساز؛ زیرا کسی که امر ما را نهان دارد و فاش نسازد، خدا او را به جهت آن در دنیا عزیز کند و آن را در آخرت نور میان دو چشمش قرار دهد که به سوی بهشتش کشد. ای معلى! هر که امر ما را فاش سازد و پوشیده ندارد خدا به سبب آن در دنیا ذلیلش کند و نور را از میان چشمانش در آخرت بگیرد و آن را تاریکی قرار دهد که به سوی دوزخش کشاند. ای معلى! همانا تقیه از دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. ای معلى! همانا خدا دوست دارد در پنهانی عبادت شود؛ چنان که دوست دارد آشکارا عبادت شود. ای معلى! فاش سازنده امر ما مانند انکار کننده آن است.

ابو عمر اعجمی می‌گوید:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَالتَّقِيَّةُ. (الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق، الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۲۱۷). امام صادق ع به من فرمود: ای ابو عمر! نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه ندارد دین ندارد.

حسین بن خالد می‌گوید:

عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فْقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّنَا. (الصدوق، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين، كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۱). امام هشتم عليه السلام فرمود: کسی که ورع ندارد دین ندارد، کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد براستی گرامی‌ترین شما نزد خدا آن کس باشد که بیشتر تقیه کند، عرض شد تا کی؟ فرمود تا وقت معینی که روز خروج قائم ما باشد، هر کس پیش از خروج قائم ما تقیه را واگذارد از ما نیست.

ابن ابی یعفور می‌گوید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اتَّقُوا عَلَى دِينِكُمْ فَاحْجُبُوهُ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّمَّا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ كَالنَّحْلِ فِي الطَّيْرِ لَوْ أَنَّ الطَّيْرَ تَعَلَّمَ مَا فِي أَجْوَابِ النَّحْلِ مَا بَقِيَ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا أَكَلْتَهُ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ عَلِمُوا مَا فِي أَجْوَابِكُمْ أَنْكُمْ تُحِبُّونَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا تَكُلُوكُمْ بِالسُّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا مِنْكُمْ كَانَ عَلَى وَلَايَتِنَا. (الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق، الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۲۱۸). امام صادق عليه السلام فرمود: به خاطر حفظ دینتان تقیه کنید و آن را با تقیه مخفی نگاه دارید؛ زیرا هر کس که تقیه ندارد ایمان ندارد، همانا شما در میان مردم مانند زنبور عسل در میان پرندگانید، اگر پرندگان می‌دانستند که در درون زنبور عسل چیست، از آن‌ها چیزی باقی نمی‌گذاشتند، و اگر مردم (مخالفین) بدانند که در قلبتان محبت ما اهل بیت را دارید، شما را با زبانشان نابود می‌ساختند و در نهان و آشکار به شما ناسزا می‌گفتند. خدا بیامرزد آن بنده ای را که ولایت ما را داشته باشد.

علی بن ابراهیم قمی رضوان الله تعالی علیه (متوفای ۳۲۹هـ) در تفسیرش به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام می نویسد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ مُؤْمِنٍ لَا تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ. (القمی، أبی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ص ۳۲۰، شماره ۱۶۲؛ الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، ص ۲۲۳، شماره: ۲۱۴۱۰). رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مؤمنی که تقیه ندارد چون تنی است که سر ندارد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِ يَصُونُ بِهَا نَفْسَهُ وَإِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ. (تفسیر القمی، ج ۱۶، ص ۳۲۰؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، ص ۲۲۳). تقیه از برترین اعمال مؤمن است که سبب می شود جان خودش و جان برادرانش از شر فاجران در امان بماند.

امام حسن بن علی علیهما السلام می فرماید:

إِنَّ التَّقِيَّةَ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً لِيَصَاحِبَهَا مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ فَإِنْ تَرَكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً تَارِكُهَا شَرِيكٌ مِنْ أَهْلِكَهُمْ. (تفسیر القمی، ج ۱۶، ص ۳۲۰). خداوند به وسیله تقیه، امتی را اصلاح می کند، برای تقیه کننده پاداشی، مانند پاداش کارهای آن امت است. در صورت ترک شدن تقیه، امتی تباه می شود و ترک کننده تقیه (در گناه) شریک تباه کننده آن امت است.

حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود: «لَوْ لَا التَّقِيَّةُ مَا عُرِفَ وَلِيْنَا مِنْ عَدُوِّنَا». (الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، ص ۲۲۲). اگر تقیه نبود دوست ما از دشمن ما شناخته نمی شد. یعنی کسانی که ادعای دوستی ما را دارند؛ ولی تقیه نکرده و اسرار ما را حفظ نمی کنند، دوست ما نیستند؛ بلکه آن ها دشمن ما هستند.

تقیه علی بن یقطین به دستور امام کاظم علیه السلام

محمد بن فضل می گوید:

اِخْتَلَفَتِ الرَّوَايَةُ بَيْنَ أَصْحَابِنَا فِي مَسْحِ الرَّجْلَيْنِ فِي الْوُضُوءِ هُوَ مِنَ الْأَصَابِعِ إِلَى الْكُعْبَيْنِ أَمْ هُوَ مِنَ الْكُعْبَيْنِ إِلَى الْأَصَابِعِ فَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ يَاقُطِ بْنِ يَاقُطِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي مَسْحِ الرَّجْلَيْنِ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِخَطِّكَ مَا يَكُونُ عَمَلِي عَلَيْهِ فَعَلْتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكُتِبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَمَّتْ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فِي الْوُضُوءِ وَالَّذِي أَمُرُكَ بِهِ فِي ذَلِكَ أَنْ تَمَضْمَضَ ثَلَاثًا وَتَسْتَشِقَّ ثَلَاثًا وَتَغْسِلَ وَجْهَكَ ثَلَاثًا وَتُخَلِّلَ شَعْرَ لِحْيَتِكَ وَتَمْسَحَ رَأْسَكَ كُلَّهُ وَتَمْسَحَ ظَاهِرَ أذُنَيْكَ وَبَاطِنَهُمَا وَتَغْسِلَ رِجْلَيْكَ إِلَى الْكُعْبَيْنِ ثَلَاثًا وَلَا تُخَالِفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ. فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ تَعَجَّبَ بِمَا رُسِمَ فِيهِ مِمَّا أَجْمَعَ الْعِصَابَةُ عَلَى خِلَافِهِ ثُمَّ قَالَ مَوْلَايَ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ وَأَنَا مُمْتَلِئٌ أَمْرَهُ وَكَانَ يَعْمَلُ فِي وُضُوئِهِ عَلَى هَذَا الْحَدِّ وَيُخَالِفُ مَا عَلَيْهِ جَمِيعُ الشَّيْعَةِ امْتِثَالًا لِأَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُئِلَ بِعَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ إِلَى الرَّشِيدِ وَقِيلَ إِنَّهُ رَافِضِيٌّ مُخَالِفٌ لَكَ فَقَالَ الرَّشِيدُ لِبَعْضِ حَاصِبَتِهِ قَدْ كَثُرَ عِنْدِي الْقَوْلُ فِي عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ وَالْقَرْفُ لَهُ بِخِلَافِنَا وَمِثْلِهِ إِلَى الرَّفِضِ وَلَسْتُ أَرَى فِي خِدْمَتِهِ لِي تَقْصِيرًا وَقَدْ امْتَحَنْتُهُ مِرَارًا فَمَا ظَهَرْتُ مِنْهُ عَلَى مَا يُقْرَفُ بِهِ وَأَحِبُّ أَنْ أُسْتَبْرَأَ أَمْرَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ بِذَلِكَ فَيَتَحَرَّزَ مِنِّي. فَقِيلَ لَهُ إِنَّ الرَّافِضَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُخَالِفُ الْجَمَاعَةَ فِي الْوُضُوءِ فَتُخَفِّفُهُ وَلَا تَرَى غَسْلَ الرَّجْلَيْنِ فَاُمْتَحِنْتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ بِالْوُقُوفِ عَلَى وُضُوئِهِ فَقَالَ أَجَلٌ إِنَّ هَذَا الْوَجْهَ يَظْهَرُ بِهِ أَمْرُهُ ثُمَّ تَرَكَهُ مَدَّةً وَنَاطَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الشُّغْلِ فِي الدَّارِ حَتَّى دَخَلَ وَقَتَ الصَّلَاةِ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينٍ يَخْلُو فِي حُجْرَةٍ فِي الدَّارِ لِوُضُوئِهِ وَصَلَاتِهِ. فَلَمَّا دَخَلَ وَقَتَ الصَّلَاةِ وَقَفَ الرَّشِيدُ مِنْ وَرَاءِ حَائِطِ الْحُجْرَةِ بِحَيْثُ يَرَى عَلِيَّ بْنَ يَقُطِينٍ وَلَا يَرَاهُ هُوَ فَدَعَا بِالْمَاءِ لِلْوُضُوءِ فَتَمَضْمَضَ ثَلَاثًا وَاسْتَشَقَّ ثَلَاثًا وَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَخَلَّلَ شَعْرَ لِحْيَتِهِ وَغَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثًا وَمَسَحَ رَأْسَهُ وَأَذُنَيْهِ وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ وَالرَّشِيدُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ وَقَدْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى أَشْرَفَ عَلَيْهِ بِحَيْثُ يَرَاهُ ثُمَّ نَادَاهُ كَذَبَ يَا عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينٍ مَنْ زَعَمَ أَنَّكَ مِنَ الرَّافِضَةِ وَصَلَحَتْ حَالُهُ عِنْدَهُ وَوَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابُ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ابْتِدَاءً مِنَ الْآنَ يَا عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينٍ فَتَوَضَّأَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَاغْسَلَ وَجْهَكَ مَرَّةً فَرِيضَةً وَأُخْرَى إِسْبَاغًا وَاغْسَلَ يَدَيْكَ مِنَ الْمِرْفَقَيْنِ كَذَلِكَ وَامْسَحَ مُقَدِّمَ رَأْسِكَ وَظَاهِرَ قَدَمَيْكَ بِفُضْلِ نَدَاوَةِ وُضُوئِكَ فَقَدْ زَالَ مَا كَانَ يُخَافُ عَلَيْكَ وَالسَّلَامُ. (الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان

ابن المعلم أبی عبد الله العکبری البغدادی، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۲۷). در بین اصحاب اختلاف بود که مسح پاها از سر انگشتان است تا مچ پا یا از مچ پا است تا سر انگشتان. علی بن یقظین نامه‌ای برای موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که اصحاب در مورد مسح پا اختلاف دارند خواهش می‌کنم نامه‌ای به خط خود در این مورد بنویسید تا به آن عمل کنیم. امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود: شنیده‌ام اصحاب در باره وضو اختلاف دارند، آن چه به تو دستور می‌دهم این است که سه مرتبه مضمضه کنی و سه مرتبه استنشاق، سه بار صورت را بشوئی و آب را لا بلای موه‌های ریش خود برسانی و تمام سرت را مسح بکشی با روی گوش‌ها و داخل دو گوش و پاهایت را تا برآمدگی سه مرتبه بشوئی، مبادا بر خلاف این عمل کنی. وقتی که نامه به دست علی بن یقظین رسید و از مضمون آن آگاه شد تعجب کرد که امام بر خلاف تمام علمای شیعه دستور داده است. با خود گفت: امام من بهتر می‌داند من دستورش را اجرا می‌کنم. از آن پس وضوی خود را طبق این دستور می‌گرفت. از علی بن یقظین نزد هارون الرشید سعایت کردند که او رافضی است و مخالف تو است. هارون به یکی از خواص خود گفت: خیلی در باره علی بن یقظین حرف می‌زنند و او را متهم به تشیع می‌نمایند، اگر چه من در کار او کوتاهی نمی‌بینم بارها نیز امتحانش نموده‌ام چیزی که شاهد بر این اتهام باشد ندیده‌ام مایلم طوری که خودش متوجه نشود یک آزمایش دیگر بکنیم زیرا اگر متوجه شود، تقیه خواهد کرد. آن شخص گفت: رافضی‌ها با اهل سنت در وضو اختلاف دارند آن‌ها سبکتر وضو می‌گیرند و پاها را نمی‌شویند؛ به طوری که متوجه نشود به وسیله وضو او را آزمایش کن. گفت بسیار خوب این راه عالی است مدتی تصمیم خود را به تأخیر انداخت، روزی در وقت نماز هارون از پشت دیوار اطاق به طوری که علی بن یقظین متوجه نشود مراقب او بود، علی آب خواست، سه مرتبه مضمضه نمود و سه مرتبه استنشاق و سه بار صورتش را شست، و داخل موی صورت را نیز شست، دستش را تا آرنج سه مرتبه شست، سر و دو گوش خود را مسح کرد و دو پای خود را شست. هارون تمام کارهای او را زیر نظر داشت. همین که دید چنین وضو می‌گیرد نتوانست خود را نگهدارد، سر بلند نمود به طوری که علی بن یقظین او را نبیند صدا زد دروغ

گفتند آن‌هایی که خیال می‌کردند تو رافضی هستی، بعد از این جریان مقام علی نزد هارون بالا گرفت. پس از این آزمایش نامه‌ای از حضرت موسی بن جعفر رسید به این مضمون رسید: بعد از این طوری وضو بگیر که خداوند دستور داده: یک بار صورتت را از روی وجوب بشوی و یک مرتبه به واسطه شادابی و دستت را از آرنج همین طور دو مرتبه بشوی جلو سرت را مسح کن و روی دو پا را نیز با اضافه رطوبت وضوی دست مسح کن. آن چه بر تو بیم داشتیم از بین رفت. والسلام.

### ب) روایات اهل سنت

در کنار روایات شیعه بر مشروعیت تقیه، ما چند نمونه هم از کتب اهل سنت انتخاب کرده ایم که «تقیه» را امری مجاز و مشروع معرفی نموده است. روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی که می‌توان در باره آن ادعای تواتر نیز کرد، آمده است که پیامبر اسلام فرمود: خداوند از چند چیز در حق امت من گذشته است و آن‌ها را به خاطر ارتکاب آن اعمال مجازات نخواهد کرد.

ابن ماجه قزوینی در سننش می‌نویسد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَا وَالنَّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.

(القرزویی، محمد بن یزید ابو عبدالله، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۵). از ابوذر غفاری روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند از امت در مواردی که اشتباه و فراموش کنند و نیز آن چه که به آن وادار شوند، گذشت کرده است.

البانی این روایت را در صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۷، ۱۶۶۲، تصحیح کرده است.

همچنین به نقل از ابوهریره می‌نویسد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا تُوسِسُ بِهِ صُدُورُهَا. مَا لَمْ تَعْمَلْ

بِهِ أَوْ تَتَكَلَّمُ بِهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ. (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۴). از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند از امت من در مورد وسوسه‌های سینه‌شان (تصمیم گناه) بدون اینکه به آن عمل کند یا آن را بر زبان آورد و نیز در مورد کارهایی که بدان وادار شوند گذشت کرده است.

البانی این روایت را در صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۸، شماره ۱۶۶۳، تصحیح کرده است.



طبق این روایات، کسی که مجبور به انجام کاری شود، معذور است و خداوند از خطای او خواهد گذشت. در تقیه نیز انسان مجبور است که عقیده خود را مخفی و یا خلاف آن را اظهار نماید؛ پس معذور است.

ابن ابی شیبیه، استاد بخاری در المصنف به نقل از محمد حنفیه فرزند امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد:

حدثنا وكيع عن إسرائيل عن عبد الأعلى عن بن الحنفية قال سمعته يقول لا إيمان لمن لا تقية له. (ابن ابی شیبیه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد، الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۴۷۴، ح ۳۳۰۴۵). از محمد بن حنفیه شنیدم که می گفت: کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد!

جلال الدین سیوطی در جامع الأحادیث می نویسد: «قَالَ النَّبِيُّ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ». (السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر، جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوانده والجامع الكبير)، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که تقیه ندارد دین ندارد. دیلمی همدانی نیز به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد: «لا دين لمن لا تقية له». (الديلمي الهمداني، أبو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الملقب إلكيا، الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۱۸۶، ح ۷۹۰۹؛ الهندي، علاء الدين على المتقي بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۳، ص ۴۳، ح ۵۶۶۵). کسی که تقیه ندارد دین ندارد.

بنابراین: قرآن، «تقیه» را تثبیت می کند. «سنت» نیز «تقیه» را تثبیت می کند. و در این مسئله هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد.

### مشروعیت «تقیه» در سیره صحابه

علاوه بر آیات قرآن کریم و روایات شریف نبوی، سیره صحابه نیز که در نزد اهل سنت از جایگاه ویژه ای برخوردار است، بر مشروعیت تقیه دلالت آشکاری دارد.

#### ۱. تقیه صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسیلمه کذاب

فخر الدین رازی در تفسیرش می نویسد:

قال الحسن أخذ مسيلمة الكذاب رجلين من أصحاب رسول الله ﷺ فقال لأحدهما: أتشهد أن محمدا رسول الله؟ قال: نعم نعم نعم، فقال: أفتشهد أني رسول الله؟ قال: نعم، وكان مسيلمة يزعم أنه رسول بنى حنيفة، ومحمد رسول قریش، فتركه ودعا الآخر فقال أتشهد أن محمدا رسول الله؟ قال: نعم، قال: أفتشهد أني رسول الله؟ فقال: إني أصم ثلاثا، فقدمه وقتله فبلغ ذلك رسول الله ﷺ، فقال: أما هذا المقتول فمضى على يقينه وصدقه فهنيئا له، وأما الآخر فقبل رخصة الله فلا تبعه عليه. (الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۸، ص ۱۲؛ القمي النيسابوري، نظام الدين، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ابن عادل الدمشقي الحنبلي، أبو حفص عمر بن علي، اللباب في علوم الكتاب، ج ۵، ص ۱۴۴).

حسن گفته است که مسيلمة کذاب دو نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ را دستگیر کرد؛ به یکی از ایشان گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟ پاسخ داد: آری، آری، آری. سپس پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من نیز رسول خدایم؟ پاسخ داد: آری؛ زیرا مسيلمة ادعا می‌کرد که پیامبر بنی حنیفه است!!! و محمد ﷺ پیامبر قریش. پس او را رها کرده و دیگری را طلبید و به او گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟ گفت آری. سپس پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من نیز رسول خدایم؟ وی پاسخ داد: نمی‌شنوم!!! و این کار سه بار تکرار شد. به همین سبب او را کشتند. خبر به رسول خدا ﷺ رسید؛ فرمود: کسی که کشته شد در راه یقین و اعتقادش کشته شد؛ گوارایش باد. دیگری نیز آنچه را خدا جایز دانسته بود، انجام داد؛ به همین سبب عقوبتی بر او نیست.

## ۲. تقیه عبد الله بن مسعود از سلاطین جور

ابن حزم اندلسی در المحلي می‌نویسد:

وقد رَوَيْنَا مِنْ طَرِيقِ شُعْبَةَ قَالَ نَا أَبُو حَيَانَ يَحْيَى بْنُ سَعْدِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ لِي الْحَارِثُ بْنُ سُوَيْدٍ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يَرِيدُ أَنْ يَكَلِّفَنِي كَلَامًا يَدْرَأُ عَنِّي سَوْطًا أَوْ سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ. (ابن حزم الظاهري، علي بن أحمد بن سعيد أبو محمد المحلي، ج ۸، ص ۳۳۶). از عبد الله بن مسعود شنیدم

که می‌گفت: هیچ صاحب قدرتی نیست که من را به کلامی (ناشایست) وادار کند تا مرا از يك یا دو شلاق دور کند، مگر آنکه من آن سخنان را بر زبان می‌آورم!!!  
ابن حزم در ادامه می‌گوید: «وَلَا يَعْرِفُ لَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ مُخَالَفٌ». (ابن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد المحلی، ج ۸، ص ۳۳۷). در میان صحابه کسی را سراغ نداریم که مخالف او باشد.  
تردید نیست که به زبان آوردن کلام باطل از ترس سلطان جائر، همان تقیه‌ای است که پیروان اهل بیت بر مشروعیت آن اصرار دارند. و از کلام ابن حزم نیز استفاده می‌شود که تقیه در میان تمامی صحابه امر مشروعی بوده است.

### ۳. تقیه عبد الله بن حذافه از پادشاه روم

شمس‌الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:

عن أبي رافع قال وجه عمر جيشا إلى الروم فأسروا عبد الله بن حذافة فذهبوا به إلى ملكهم فقالوا إن هذا من أصحاب محمد فقال هل لك أن تنتصر وأعطيك نصف ملكي قال لو أعطيتني جميع ما تملك وجميع ما تملك وجميع ملك العرب ما رجعت عن دين محمد طرفة عين قال إذا أقتلك قال أنت وذاك فأمر به فصلب وقال للرماة ارموه قريبا من بدنه وهو يعرض عليه ويأبى فأنزله ودعا بقدر فصب فيها ماء حتى احترقت ودعا بأسيرين من المسلمين فأمر بأحدهما فألقى فيها وهو يعرض عليه النصرانية وهو يأبى ثم بكى فقبل للملك إنه بكى فظن أنه قد جزع فقال ردوه ما أبكاك قال قلت هي نفس واحدة تلقى الساعة فتذهب فكنت أشتهي أن يكون بعدد شعري أنفس تلقى في النار في الله فقال له الطاغية هل لك أن تقبل رأسي وأحلّي عنك فقال له عبد الله وعن جميع الأسارى قال نعم فقبّل رأسه. وقدم بالأسارى على عمر فأخبره خبره فقال عمر حق على كل مسلم أن يقبل رأس ابن حذافة وأنا أبدأ فقبّل رأسه.  
(الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۴). از ابو رافع روایت شده است که گفت: عمر لشکری را به جنگ روم فرستاد؛ در این جنگ عبد الله بن حذافه را اسیر کردند؛ وی را نزد پادشاه بردند و گفتند: این شخص از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله است. پادشاه به او گفت: اگر مسیحی بشوی من نیمی از

حکومت خویش را به تو خواهم داد. وی در پاسخ گفت: اگر تمام حکومت خود و حکومت عرب را به من بدهی من به اندازه چشم بر هم زدن از دین محمد (صلی الله علیه وآله) دست بر نخواهم داشت. پادشاه گفت: اگر چنین باشد من تو را خواهم کشت؛ گفت هر کار که می خواهی بکن. پادشاه دستور داد وی را به دار کشیده و به تیر اندازان گفت: به اطرافش تیر بزنید نه خود او؛ و در همین حال به او می گفت: مسیحی شو؛ ولی او قبول نمی کرد. ناگهان عبد الله به گریه افتاد؛ به پادشاه گزارش دادند؛ پادشاه گمان کرد که وی ترسیده است. دستور داد تا وی را پایین بیاورند، گفت: چرا گریه کردی؟ گفت: برای اینکه تنها یک جان دارم که در راه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فدا کنم، دوست داشتم به تعداد موهایم جان داشتم و هر جان را با سوختن در آتش در راه خدا از دست می دادم!!! پادشاه گفت: اگر پیشانی من را ببوسی تو را آزاد می کنم!!! گفت: اگر همه اسیران را آزاد کنی چنین می کنم؛ پادشاه نیز قبول کرده و وی پیشانی پادشاه را بوسید و سپس به همراه اسیران نزد عمر آمد و ماجرا را برای عمر تعریف کرد. عمر گفت: سزاوار است که هر مسلمانی پیشانی تو را ببوسد و سپس خود پیشانی او را بوسید.

۴. تقیه، سفارش رسول خدا ﷺ به ابوذر

رسول خدا ﷺ به ابوذر فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كُنْتَ فِي حُثَالَةٍ؟ وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، قَالَ: مَا تَأْمُرُنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِصْبِرْ، إِصْبِرْ، إِصْبِرْ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، وَخَالِفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ. (البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر، كتاب الزهد الكبير، ج ۱، ص ۱۱۱؛ السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر، الحاوي للفتاوى في الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج ۲، ص ۱۱). ای ابوذر، اگر در بین مردان پست بودی چه خواهی کرد؟ در پاسخ عرض کرد: به من چه دستوری می دهید ای رسول خدا؟ فرمود: صبر کن، صبر کن، صبر کن؛ با مردم همانگونه که هستند باش؛ اما در کارهایشان با آنان مخالفت کن (در برخورد ظاهری با ایشان مانند ایشان باش و در اعتقاد و اعمال مخالف).

حاکم نیشابوری بعد از نقل روایت می گوید:

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه. (الحاكم النيسابوري، محمد بن عبدالله أبو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ج ۳، ص ۳۸۶، ح ۵۴۶۴). این روایت طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است اما آن را در صحیحین نیاورده‌اند.

## ۵. ابن تیمیه و تقیه صحابه

ابن تیمیه می نویسد:

قال نصر بن حجاب سئل بن عيينة عن الرجل يعتذر إلى أخيه من الشيء الذي قد فعله ويحرف القول فيه ليرضيه لم يأثم في ذلك فقال ألم تسمع قوله ليس بكاذب من أصلح بين الناس يكذب فيه فإذا أصلح بينه وبين أخيه المسلم خير من أن يصلح بين الناس بعضهم من بعض وذلك إذا أراد به مرضاة الله وكره أذى المؤمن ويندم على ما كان منه ويدفع شره عن نفسه ولا يريد بالكذب اتخاذ المنزلة عندهم ولا طمعا في شيء يصيب منهم فإنه لم يرحص في ذلك ورحص له إذا كره مؤجدتهم وخاف عداوتهم. قال حذيفة إني اشتري ديني بعرضه ببعض مخافة أن أقدم على ما هو أعظم منه. (ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحلیم أبو العباس، الفتاوی الكبرى، تحقیق: قدم له حسنین محمد مخلوف، ج ۳، ص ۲۱۲؛ الزرعی الدمشقی، محمد بن ابی بکر ایوب (معروف به ابن قیم الجوزیة)، إعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۳، ص ۲۱۶). نصر بن حجاب گفته است که از ابن عیینة در مورد مردی سؤال شد که از برادر مسلمان خویش در مورد کاری که انجام داده است با تحریف واقعیت عذر خویش را بیان می‌دارد تا او را راضی کند. آیا وی به خاطر این تحریف گناه کار است؟ پاسخ داد: آیا کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده اید که فرمود: کسی که بین دو نفر سبب اصلاح شود دروغگو نیست. اگر وی بین خود و برادر مسلمان خویش را اصلاح کند بهتر از آن است که بین دیگران را اصلاح کند. اما این دروغ زمانی جایز است که از آن رضای الهی را در نظر داشته باشد و نخواهد مسلمانان از دست وی آزار ببینند و از کاری که انجام داده است پشیمان باشد و با این کار شر او را از خویش باز دارد و نخواهد دروغ بگوید تا جایگاهی در نزد ایشان پیدا

نماید و طمع در چیزی که نزد وی است نداشته باشد؛ در این موارد این دروغ جایز نیست؛ و زمانی جایز است که نگران خشم ایشان باشد و از دشمنی ایشان بترسد؛ حذیفه گفته است من بعضی از دینم را برای حفظ قسمتی دیگر می فروشم که مبادا مشکلی بزرگتر از آن پیش آید.

#### ۶. تقیه ابوهریره از عمر بن خطاب

ابوهریره که گل سرسبد صحابه است، و بیش از ۵ هزار روایت در منابع اهل سنت دارد، یعنی یک سوم روایات اهل سنت، از ابوهریره است، می گوید:

حفظت عن رسول الله وعاءين فأما أحدهما فبثته و أما الآخر فلو بثته قطع هذا البلعوم. (صحيح بخاری، ج ۱، ص ۵۶، ح ۱۲۰). از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام که هر آنچه تاکنون روایت کرده‌ام یکی از این دو ظرف بوده است که اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زده خواهد شد!

این فقط چند نمونه کوچک بود از جواز تقیه در سیره صحابه و ما فراوان داریم از مصادیق تقیه صحابه که چه از کفار و چه از مسلمانان، تقیه نموده اند.

### تقیه در ترازوی عقل

تقیه در واقع يك سپر دفاعی است و به همین جهت در روایات ما به عنوان «تُرْس المؤمن» یعنی «سپر افراد با ایمان» معرفی شده است. هیچ عقلی اجازه نمی دهد که انسان عقیده باطنی خود را در برابر افراد خطرناك و غیر منطقی اظهار کند و جان یا مال یا ناموس خود را به خطر بیندازد، چرا که هدر دادن نیروها و امکانات بدون فایده عاقلانه نیست. «تقیه» شبیه روشی است که همه سربازان در میدان جنگ به کار می گیرند، خود را در لابه لای درختان، تونل ها، خاکریزها مخفی می کنند، لباس خود را به رنگ شاخه های درختان انتخاب می نمایند، تا بی جهت خون خود را هدر ندهند. تمام عقلای دنیا برای حفظ جان خود در برابر دشمنان سرسخت، از روش تقیه استفاده می کنند، و هرگز کسی را بر استفاده کردن از این روش، سرزنش نخواهند کرد. در تمام دنیا نمی توانید کسی را پیدا کنید که تقیه را با شرایطش نپذیرفته باشد. (مکارم، ناصر، شیعه پاسخ می گوید، ص ۳۶).

شکی نیست که اظهار عقیده و تبلیغ آن در میان دیگر اقوام، ارزش بسیاری دارد؛ اما اگر از اظهار آن فایده مهمی حاصل نشود و بلکه همراه با ضرر احتمالی مادی و یا معنوی باشد، عقلای عالم از اظهار آن چشم پوشی خواهند کرد و اجازه کتمان و یا اظهار خلاف عقیده را می‌دهند و حتی در برخی موارد واجب می‌شمارند. و اگر چنین شخصی با این که می‌داند اظهار عقیده برای او ضرر دارد، در عین حال خود را در معرض این ضرر قرار دهد، قطعاً عقلاً وی را مذمت و کار او را غیر عاقلانه می‌دانند.

و نیز هرگاه مکلف در يك زمان، دو تکلیف فعلی داشته باشد که نتواند هر دوی آن را انجام دهد، عقل او حکم می‌کند که بین آن دو، مصلحت سنجی نموده و هرکدام را که اهمیت و مصلحت بیشتری دارد، انجام داده و دیگری را ترك کند که در اصطلاح فقهی از آن با عنوان «تقدیم اهم بر مهم» یاد می‌شود.

یکی از دانشمندان معاصر شیعه در این باره می‌گوید:

فالعقل السليم يحكم فطريا بأنه عند وقوع التزاحم بين الوظيفة الفردية مع شوكة الاسلام وعزته وقوته، أو وقوع التزاحم بين حفظ النفس وبين واجب أو محرم آخر، لا بد من سقوط الوظيفة الفردية؛ وليست التقية إلا ذلك. (الروحاني، السيد محمد صادق، فقه الصادق عليه السلام، ج ۱۱، ص ۳۷۶). عقل سليم به طور فطری حکم می‌کند که اگر بین عمل به وظیفه فردی، با شوکت و عزت و قدرت اسلام تقابل و تزاحم باشد، یا بین حفظ جان و عملی واجب یا حرام تقابل صورت گیرد، در این هنگام وظیفه فردی ساقط می‌شود؛ و تقیه چیزی جز این نیست.

بنابراین خواستگاه اصلی تقیه و مهمترین دلیل بر مشروعیت آن، حکم عقل و سیره عملی عقلای عالم؛ اعم از مسلمان و غیر مسلمان است. به عبارت دیگر: تقیه، حکمی نیست که شریعت مقدس اسلام آن را وضع کرده باشد؛ بلکه حکمی است عقلی و عقلانی که اسلام آن را تأیید و امضاء کرده و قواعد و شرائطی برای آن وضع کرده است تا با قانونمند شدن این قاعده عقلی و فطری، از آن برای حفظ و دفاع از کیان اسلام، جلوگیری از فتنه و فساد در جامعه، حفظ جان، آبرو، ناموس و اموال مسلمانان و مدارا با دیگران و... استفاده شود.

با این حال جای بسی شگفتی است که برخی از متعصبین وهابی، تقیه را مخصوص مذهب

شیعه می‌دانند و آن را چماقی کرده‌اند تا بتوانند از آن علیه مذهب اهل بیت علیهم‌السلام استفاده کنند. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که اگر زمانی اساس دین در خطر باشد، نه تنها تقیه جایز نیست؛ بلکه جان نثاری در راه دین واجب می‌شود؛ چنانچه حضرت سید الشهداء علیه‌السلام وقتی دید که یزیدیان دین را هدف گرفته‌اند و اساس اسلام را به خطر انداخته‌اند، با اهداء جان خویش، اسلام را حفظ کرد.

در حقیقت مسأله «اهم و مهم» در هر دو صورت اجرا می‌شود. یعنی اگر ارزش عمل کم تر از جان، مال، ناموس و... باشد، تقیه واجب است و اگر ارزش عمل از جان و... بیشتر باشد، تقیه مشروع نخواهد بود.

### موارد تقیه

حال سؤال این جا است که در چه مواردی می‌توان تقیه کرد؟ آیا رهبران دینی ضوابط خاصی برای آن تعیین کرده‌اند یا این که در هر موردی که انسان صلاح دانست می‌تواند تقیه کند؟ آن چه از ظاهر ادله مشروعیت تقیه استفاده می‌شود، این است که تقیه در تمامی موارد ضروری که عقل اهم بودن آن را بر اظهار عقیده، تشخیص دهد، قابل اجرا است. قرآن کریم در آیه اکراه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً». (سوره آل عمران، آیه ۲۸). به صورت مطلق ترس از کفار را مجوز برقراری رابطه دوستانه با آنان قرار داده است که شامل تمامی موارد جانی، مالی و... می‌شود. مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه می‌نویسد:

وفي هذه الآية دلالة على أن التقية جائزة في الدين عند الخوف على النفس. وقال أصحابنا: أنها جائزة في الأحوال كلها عند الضرورة، وربما وجبت فيها لضرب من اللطف والاستصلاح. وليس تجوز من الأفعال في قتل المؤمن، ولا فيما يعلم أو يغلب على الظن أنه استفساد في الدين. (الطبرسي، أمين الاسلام أبي على الفضل بن الحسن، تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۲۷۴). این آیه دلالت دارد که تقیه در دین در هنگام ترس بر جان جایز است؛ و علمای شیعه گفته‌اند اگر ضرورت باشد در همه حال شخص می‌تواند تقیه بنماید؛ و گاهی نیز واجب است؛ زیرا سبب اصلاح خواهد گردید؛ اما کشتن مؤمن را نمی‌شود با تقیه جایز شمرد؛ و نیز کارهایی



را که شخص می‌داند یا گمان می‌کند انجام آن کارها سبب نابودی دین خواهد گردید. روایات بسیاری نیز این مطلب را تأیید می‌کند. شیخ کلینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف کافی با سند صحیح نقل می‌کند:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّقِيَةُ فِي كُلِّ صَرُورَةٍ وَصَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ. (الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق، الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۲۱۹). امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه هنگام هر بیچارگی است، و تقیه‌کننده خود داناتر به آنست زمانی که برایش پیش می‌آید. (خود انسان مورد ناچاری را بهتر می‌فهمد).

و باز با سند صحیح نقل می‌کند:

عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَمَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزُرَّارَةَ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ التَّقِيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ. (الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۲۲۰). امام باقر علیه السلام فرمود: در هر موردی که آدمی زاد به تقیه ناچار شود: خدا آن را برایش حلال ساخته است.

## نتیجه

مشروعیت تقیه از مسلمات مذهب پیروان اهل بیت است و علمای اهل سنت نیز در عمل و گفتار آن را تأیید کرده‌اند که مشروعیت آن با دلایل عقلی، قرآنی و روایی قابل اثبات است. بنابراین، بی اساس بودن سخنان «ابن تیمیه» و حمله شدید او به شیعه و تشبیه شیعه به یهود به خاطر قائل شدن به تقیه؛ کاملاً روشن و آشکار شد و حرفهای بی معنای او جز عدم فهمی و جهل و تعصب و حسد نسبت به فقه اهل بیت علیهم السلام نمی‌رساند.

## کتابنامه

- .....
- ابن أبى شيبه الكوفى، أبو بكر عبد الله بن محمد (متوفى ٢٣٥هـ)، **الكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار**، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ.
- ابن اثير، **النهاية**، چاپ مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
- ابن تیمیه الحرانى، أحمد عبد الحلیم أبو العباس (متوفى ٧٢٨هـ)، **الفتاوى الكبرى**، تحقيق: قدم له حسنین محمد مخلوف، ناشر: دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- \_\_\_\_\_، **منهاج السنة النبوية**، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
- ابن حزم الظاهرى، على بن أحمد بن سعيد أبو محمد (متوفى ٤٥٦هـ)، **المحلى**، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربى، ناشر: دار الآفاق الجديدة، بیروت، بی تا.
- ابن عادل الدمشقى الحنبلى، أبو حفص عمر بن على (متوفى بعد ٨٨٠هـ)، **اللباب فى علوم الكتاب**، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ على محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية، بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ.
- الأفريقى المصرى، محمد بن مكرم بن منظور (متوفى ٧١١هـ)، **لسان العرب**، ناشر: دار صادر، بیروت، بی تا، الطبعة: الأولى.
- الأنصارى القرطبى، أبو عبد الله محمد بن أحمد (متوفى ٦٧١هـ)، **الجامع لأحكام القرآن**، ناشر: دار الشعب، القاهرة، بی تا.
- الأنصارى، الشيخ مرتضى (متوفى ١٢٨٢هـ) **التقىة**، تحقيق: الشيخ فارس الحسون، ناشر: مؤسسة قائم آل محمد ﷺ، قم، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ.
- \_\_\_\_\_، **رسائل فقهية - قم**، چاپ: اول، ١٤١٤ق.
- الآلوسى البغدادى، العلامة أبى الفضل شهاب الدين السيد محمود (متوفى ١٢٧٠هـ)، **روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى**، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بیروت، بی تا.
- البغدادى الشهير بالخازن، علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم (متوفى ٧٢٥هـ)، **تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل**، ناشر: دار الفكر، بیروت، ١٣٩٩هـ.
- البيهقى، أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر (متوفى ٤٥٨هـ)، **كتاب الزهد الكبير**، تحقيق: عامر أحمد حيدر، ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية، بیروت، الطبعة: الثالثة، ١٩٩٦م.

- الجوهري، إسماعيل بن حماد، (متوفى ۳۹۳هـ)، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية**، تحقيق: أحمد عبد الغفور العطار، ناشر: دار العلم للملايين، بيروت، الطبعة: الرابعة، ۱۴۰۷هـ.
- الحاكم النيسابوري، محمد بن عبدالله أبو عبدالله (متوفى ۴۰۵هـ)، **المستدرک علی الصحیحین**، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ.
- الحر العاملي، محمد بن الحسن (متوفى ۱۱۰۴هـ)، **تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة**، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴هـ.
- خويي، ابو القاسم، **التنقيح في شرح العروة الوثقى**، ناشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- الدلمي الهمذاني، أبو شجاع شيرويه بن شهر دار بن شيرويه الملقب إلكيا (متوفى ۵۰۹هـ)، **الفرردوس بمأثور الخطاب**، تحقيق: السعيد بن بسيوني زغلول، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى ۷۴۸هـ)، **سير أعلام النبلاء**، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ق.
- الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (متوفى ۶۰۴هـ)، **التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب**، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱هـ.
- الروحاني، السيد محمد صادق، **فقه الصادق عليه السلام**، ناشر: مؤسسة دار الكتاب، قم، الطبعة: الثالثة، ۱۴۱۳هـ.
- الزرعي الدمشقي، محمد بن أبي بكر أيوب (معروف به ابن قيم الجوزية)، **إعلام الموقعين عن رب العالمين**، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجيل، بيروت، بی تا.
- السرخسي، شمس الدين (متوفى ۴۸۳هـ)، **المبسوط**، ناشر: دار المعرفة، بيروت، بی تا.
- السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ۹۱۱هـ)، **الحاوي للفتاوى في الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون**، تحقيق: عبداللطيف حسن عبد الرحمن، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱هـ.
- \_\_\_\_\_، **جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)**، بی تا.
- الشوكاني، محمد بن علي بن محمد (متوفى ۱۲۵۵هـ)، **فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير**، ناشر: دار الفكر، بيروت، بی تا.
- الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن نعمان ابن المعلم أبي عبدالله العكبري البغدادي (متوفى ۴۱۳هـ)

- هـ)، **تصحیح اعتقادات الإمامیة**، تحقیق: حسین درگاهی، ناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ.
- \_\_\_\_\_ **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لتحقيق التراث، ناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ.
- الصدوق، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ٣٨١هـ)، **کمال الدین و تمام النعمة**، ناشر: اسلامیة، تهران، الطبعة الثانية، ١٣٩٥هـ.
- الطبرسی، أمين الاسلام أبي علی الفضل بن الحسن (متوفای ٥٤٨هـ)، **مجمع البيان فی تفسیر القرآن**، تحقیق وتعلیق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٥هـ.
- \_\_\_\_\_ **مجمع البيان**، انتشارات ناصر خسرو، تهران، سال ١٣٧٢ش.
- الطبری، محمد بن جریر (متوفای ٣١٠هـ)، **جامع البيان عن تأویل آی القرآن**، ناشر: دار الفکر، بیروت، ١٤٠٥هـ.
- الطوسی، الشيخ أبو جعفر، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن (متوفای ٤٦٠هـ)، **التبيان فی تفسیر القرآن**، تحقیق وتصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي، مكتب الإعلام الإسلامی، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ.
- العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ٨٥٢هـ)، **فتح الباری شرح صحيح البخاری**، تحقیق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- عیاشی، تفسیر عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، مؤسسه العلمیه للمطبوعات، بیروت، ١٤١١ق.
- العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای ٨٥٥هـ)، **عمدة القاری شرح صحيح البخاری**، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العين**، چاپ دارالهجره، بی تا.
- الفيروزآبادی، محمد بن يعقوب (متوفای: ٨١٧ هـ)، **القاموس المحيط**، ناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت، بی تا.
- القرشی الدمشقی، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفای ٧٧٤هـ)، **تفسیر القرآن العظيم**، ناشر: دار الفکر، بیروت، ١٤٠١هـ.

- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
- القزوینی، محمد بن یزید أبو عبدالله (متوفای ۲۷۵هـ)، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار الفکر، بیروت. بی تا.
- القمی النیسابوری، نظام الدین (متوفای ۷۲۸هـ)، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق: الشیخ زکریا عمیران، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۶هـ.
- القمی، أبی الحسن علی بن ابراهیم (متوفای ۳۱۰هـ)، تفسیر القمی، تحقیق: تصحیح و تعلیق و تقدیم: السید طیب الموسوی الجزائری، ناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۴.
- القیسی، احمد بن عبد القادر معروف به تاج الدین الحنفی (متوفای ۷۴۹هـ)، الدرّ اللقیط من بحر المحيط، بی نا، بی تا.
- الکلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای ۳۲۸هـ)، الأصول من الکافی، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، (ط- الإسلامیه)، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۷ق.
- الکرکی، المحقق الثانی الشیخ علی بن الحسین (متوفای ۹۴۰هـ) رسائل المحقق الکرکی، تحقیق: الشیخ محمد الحسون، إشراف: السید محمود المرعشی، ناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی، قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ.
- المراغی المصری، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- مطهری، مرتضی، یادداشت‌های استاد مطهری، انتشارات صدرا، قم، سال ۱۳۸۲ش.
- مکی العاملی، أبی عبد الله محمد بن المعروف ب الشهید الأول (متوفای ۷۸۶هـ)، القواعد والفوائد فی الفقه والأصول والعربیة، تحقیق: السید عبد الهادی الحکیم، ناشر: منشورات مكتبة المفید، قم، بی تا.
- الموسوی البجنوردی، السید محمد حسن (متوفای ۱۳۹۵هـ)، القواعد الفقهیة، تحقیق: مهدی المهریزی، محمد حسین الدرایتی، ناشر: نشر الهادی، قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ.
- الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (متوفای ۹۷۵هـ)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ.

